

و نمادهای مربوطه است.» (Robertson, R. 1992, p6) به عقیده بار کر، جهانی شدن با توجه به گسترش سلطه سرمایه‌داری آمریکا، امری طبیعی و تحقق آن به سود همه مردم جهان است: «سرمایه‌داری آمریکایی می‌بایست مردم تحت سلطه خود را قانع کند که راه و رسم آمریکایی همان پدیده‌ای است که آنان مطالبه می‌کنند و در این گیرودار البته هژمونی آمریکا امری طبیعی و به سود همه مردم جهان است.» (Barker, 1989, p. 279) توضیح فوکویاما در مورد «جهانی شدن مساوی آمریکایی شدن»، در واقع عنبر بدتر از گناه است: «به نظر من الگوی آمریکا که مردمان از دیگر فرهنگ‌ها خود را با آن هماهنگ می‌کنند، مربوط به دو یا سه نسل پیش است. زمانی که سخنی از جهانی شدن و نوگرایی به میان می‌آید، آمریکای دهه ۵۰ و ۶۰ را تداعی می‌کنند. . . . فرهنگی که در دهه ۵۰ و ۶۰ اشاعه یافت، ایدئال بود و به خوبی به جهان عرضه شد. در حالی که فرهنگی که در حال حاضر از ما ارائه می‌شود بدبینانه است و فرهنگ‌های دیگر کمتر جذب چنین فرهنگی خواهند شد.» (فوکویاما، همشهری، ۱۳۸۰)

ظاهراً فوکویاما - که شیفته لیبرال دموکراسی آمریکایی است - فراموش کرده است که این «فرهنگ ایدئال» از اعماق خاکسترهای جنگ جهانی دوم سر بر کشید و پس از مدتی کوتاه دندان‌های خود را برای دریدن ملت‌هایی همچون ملت ویتنام تیز کرد.

بدین اعتبار، تصویری که پتراس از شکل و شمایل جهانی شدن، به گونه تلویحی به نمایش می‌گذارد چهره‌ای از یک نظام مبتنی بر امپریالیسم فرهنگی را که متکی به سیطره مطلق اقتصادی طبقه حاکم غرب است، تداعی می‌کند: «امپریالیسم فرهنگی به مفهوم تداخل منظم و تسلط فرهنگی بر توده‌ها توسط طبقه حاکم غرب به منظور نظام بخشی مجدد به ارزش‌ها، رفتارها، نهادها و هویت مردم استثمار شده برای همسویی با منافع طبقات استثمارگر است.» (Petras, 1993, p. 140) شیلر با نگاهی مثبت و سفید، گفتمان جهانی شدن را مورد ارزیابی قرار

آیا جهان در آستانه هزاره سوم، وارد تمدن جدیدی شده است؟ آیا «تکنولوژی اطلاعات» پارادایم تازه‌ای در روابط و مناسبات بین‌الملل پدید آورده است؟ آیا نظریه «دهکده جهانی» و «تمدن دانایی» (تافلر، موج سوم، ۱۳۷۳) در حال عینیت یافتن است؟ آیا در شرایطی که همگان از جهانی شدن و قدرت برتر اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان امروز (آمریکا) و از «نظام جهانی نو» سخن می‌گویند می‌توان جایی هم برای گفت‌وگوی تمدن‌ها باز کرد؟

جهانی شدن یا آمریکایی شدن؟

بسیاری از کسانی که به نوعی دغدغه خاطر خود را از شکل‌بندی‌های نظام جهانی نو و پارادایم جهانی شدن بروز داده‌اند، همه توجه و نگرانی خود را معطوف به این نکته کرده‌اند که جهانی شدن، روی دیگری از تحقق نظام تک‌قطبی جهانی به رهبری آمریکا است و به عبارت دیگر جهانی شدن را مساوی چیرگی قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آمریکا بر جهان فرض کرده‌اند. زمانی که لاش و یوری خاطر نشان می‌کنند که: «جهانی شدن در واقع جهانی شدن سرمایه‌داری پیش‌رفته است.» (Lash & Urry, 1994, p:35) در واقع دلایل این نگرانی‌ها را سندی می‌زنند. بویژه آن که چنین تعریف‌هایی از جهانی شدن، از زبان دیگر متفکران جهان غرب نیز بسیار شنیده شده است. لایبیز و کاتز، جهانی شدن را به مثابه سلطه بی‌چون و چرای تمدن غرب دانسته‌اند: «استیلا همان چیزی است که در لوس آنجلس بسته‌بندی می‌شود، و سپس به دهکده جهانی ارسال می‌گردد و آن‌گاه در مغز انسان‌های بی‌گناه می‌نشیند.» (Libes & Kats, 1993, p. 124) این گفته را بر تسون نیز همان نگرانی‌ها را تشدید می‌کند: «جهانی شدن متضمن فشار بر جوامع، تمدن‌ها و سنت‌ها از منظر نمایش آنها روی صحنه جهانی - فرهنگی و با هدف توجه به هویت اندیشه‌ها

جهانی شدن

دکتر محمد قراگوزلو

می‌دهد و معتقد است که پارادایم جهانی شدن در حوزه گفتمان جهان‌گشایی شدن به جای گفتمان امپریالیسم فرهنگی - که مورد توجه پتراس قرار گرفته بود - بر بنیاد گفت‌وگو استوار است. (Schiller, 1979, p.30) دیدگاه جامسکی نسبت به امپریالیسم فرهنگی که اهداف خود را از راه جهانی شدن، متکی بر قدرت و سلطه اقتصادی آمریکایی می‌گیرد، مبتنی بر نگرشی دوگانه به پدیده اقتصاد و فرهنگ است: «تصور می‌کنم، ابتدا به ساکن باید میان اشکال مختلف فرهنگ جهانی شدن، تمایز قایل شویم. تمایزی که برای آمریکا چندان معنا و مفهومی ندارد. معنای روند جهانی شدن اقتصاد کاملاً متفاوت است. در سطح فرهنگی نیز تمام جوامع بین‌المللی، مشی دوگانه‌ای دارند. جهانی شدن يك واژه کلیدی است. راه‌های متفاوتی برای جهانی شدن اقتصاد وجود دارد. کشورهای مختلف واکنش‌های متفاوتی به این واژه نشان می‌دهند، اما در نهایت همه يك راه را انتخاب می‌کنند. تأثیرات این عمل در برخی مناطق جهان سؤال برانگیز است. واقعاً چرا برخی از روستاییان منطقه «آند» کارشان تنها کشت و پرورش کوکایی است؟ بخش اعظم این پاسخ همان صدور فرمان اقتصاد بین‌المللی است که نهایتاً جهانی شدن را به ارمغان می‌آورد. بسیاری از جنگ‌ها مانند جنگ مواد مخدر، ناموفق بودن کشاورزی در کشورهای جهان سوم و روی آوردن به بانک جهانی، همه دستاوردهای جهانی شدن اقتصاد است.» (جهانبگلو، ۱۳۸۰ ص: ۹۸) آن‌دوبنوا، ضمن رویکرد به شرایط حاکم بر سازمان‌های جهانی اقتصادی، هدف از تشکیل آنها را تأسیس حق مالکیت بین‌المللی جدید به منظور تضعیف دولت‌ها و ملت‌های در حال توسعه می‌داند و امکانات منتهی به جهانی شدن، از جمله تکنولوژی اطلاعات را بستری برای همه‌گیر شدن اندیشه و فرهنگ جهانی تلقی می‌کند: «شرایط موجود در گات و سازمان جهانی تجارت و توافق‌های حاصله از سوی آنها نه همچون توافق‌هایی جهت جریان آزاد سرمایه‌ها، بلکه به منظور تأسیس نوعی حق مالکیت بین‌المللی

جدید برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی و در نهایت ایجاد محدودیت برای مقررات حکومتی و ملی کشورهای ضعیف است. هستند گروه‌هایی که از جهانی شدن به معنای تغییر چشمگیر در ارتباطات و رسانه‌ها یاد می‌کنند که به انقلاب اطلاعاتی شهرت یافته است... هم‌چنان که نلسون کال جانشین مک‌لوهان در دانشگاه تورنتو اعلام کرده است: سرانجام قدرت اینترنت به این معناست که باعث می‌شود جهان بطور کامل مثل آمریکاییان فکر کند و بنویسد.» (دوبنوا، ایران فردا، ش: ۱۲۳)

آیا به راستی سوختبار عمده جهانی شدن از انبار امپریالیسم اقتصادی و رسانه‌های اطلاعاتی - ارتباطاتی آمریکا تأمین می‌شود؟ پاسخ اسپوزیتو مثبت است.

جان اسپوزیتو از جهانی شدن بعنوان يك خطر و تهدید بالقوه در راستای «آمریکایی شدن» تعبیر می‌کند: «از يك طرف جهانی شدن به این معناست که ما بطور فزاینده‌ای در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و غیره به یکدیگر متکی و وابسته هستیم، خواه به نظر خوشایند بیاید یا خیر. اما يك نگرانی بجا وجود دارد و آن این که از سوی برخی یا شاید بسیاری خطر «جهانی شدن» ممکن است به معنی يك «غربی شدن» بزرگ‌تر باشد. حتی در اروپا بسیاری از اروپاییان این تهدید را در خطر غربی شدن نمی‌دانند بلکه آن را خطر آمریکایی شدن تلقی می‌کنند. موزیک آمریکایی، فیلم سینمایی آمریکایی، ارتباطات آمریکایی و دیدگاه‌های آمریکایی...» (اسپوزیتو، آفتاب یزد، ۱۳۸۰)

آنتونی گیدنز گرچه از جهانی شدن درکی همسان حرکت به سوی «جامعه جهانی» - که البته با جهانی شدن متفاوت است - ارائه می‌دهد، اما به هر حال او نیز دغدغه جهانی شدن به شکل تحقیر آمیز غربی شدن را نمی‌تواند بعنوان يك امکان در شکل‌گیری چنین پارادایمی نادیده بگیرد: «جهانی شدن شامل تراکم دنیا بعنوان يك کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی است. این امر با نوعی توازن و یکپارچگی انتظارات همراه است و با تشکل

○ لایبرو کاتز، جهانی شدن را به معنی سلطه بی چون و چرای تمدن غرب می‌داند: استیلا همان چیزی است که در لوس آنجلس بسته‌بندی می‌شود، سپس به دهکده جهانی ارسال می‌گردد و آن‌گاه در مغز انسان‌های بی‌گناه می‌نشیند.

○ جان اسپوزیتو از جهانی شدن بعنوان يك خطر و تهدید بالقوه در راستای «آمریکایی شدن» نام می برد و می افزاید از دید بسیاری کسان، خطر جهانی شدن ممکن است به معنی «غربی شدن» بزرگتر باشد.

همزمان در سازمان ها و تجربه های زندگی، دنیا بعنوان کل مستجلی می شود. جهانی شدن با مشارکت همه مذاهب و تمدن ها بموقع پیوسته است؛ گرچه عده ای در محافل سیاسی غرب معتقدند که جهانی شدن شکلی از اشکال غربی شدن است و نماد تحقیر آمیزی برای کشورهای پیرامونی به حساب می آید.» (Ciddens, 1990 p.29)

اما اسپوزیتو برخلاف گیدنز که جهت گیری جهانی شدن به سوی «افزایش سریع در اجماع و پایه گذاری فرهنگ جهانی» را پدیده ای مثبت تلقی می کند، معتقد است که استفاده از تکنولوژی و توسعه اقتصادی، فارغ از تهاجم فرهنگی و زیر سلطه قرار گرفتن، از جمله چالش هایی است که در عرصه جهانی شدن وجود دارد: «جالب است که حتی از دید تکنولوژیک هم وقتی درباره کدهای تلفن بین المللی صحبت می کنیم، آمریکا در صدر قرار دارد. در مورد اینترنت تمام کشورها در آخر آدرس اینترنت خود حرف یا حروفی مختصر از نام کشور را دارند ولی آمریکا این را ندارد. این نکته کوچکی به نظر می رسد. اما به تعبیری حکایت از يك واقعیت بزرگ دارد.» اسپوزیتو پس از طرح این موضوع نگاه خود را متوجه روی دیگر سکه می کند و به انتقاد از رفتار انفعالی کشورهای مسلمان - که خود زمینه سلطه پذیری خود را آماده کرده اند - می پردازد. «برخی از ناپسامانی ها و مشکلات کشورها از جمله کشورهای مسلمان از داخل همان کشورها سرچشمه می گیرد. مشکلاتی چون دولت های فاسد، دولت های مستبد و نخبگانی که فقط به منافع خود توجه دارند نه به منافع کل کشورشان. تمام این مسائل فقط به آمریکا و اروپا و اینکه آنها کنترل این امور را به عهده دارند مربوط نمی شود. حتی بسیاری از رهبران مسلمان گفته اند که ما نمی توانیم مدام دیگران را سرزنش کنیم و مقصر بدانیم؛ ۱۰ سال، ۲۰ سال، ۳۰ سال، ما نخبگان کشور برای کشورمان چه کرده ایم؟» (اسپوزیتو، همان)

فو کویاما نه مانند گیدنز جهانی شدن را به یکبار چگی فرهنگی و رسیدن به يك اجماع در عرصه فرهنگ جهانی متصل می کند و نه به سان

اسپوزیتو تکنولوژی و توسعه اقتصادی را با تهاجم فرهنگی گره می زند تا از به زیر سلطه کشیدن ملت ها در فرایند جهانی شدن انتقاد کند. فوکویاما با استناد به مصداق جدایی «کبک» از کانادا، جهانی شدن اقتصاد را مانع استقلال فرهنگی ملت ها نمی داند: «مجموعه ای از ویژگی های فرهنگی که پیش تر نوگرایی اقتصادی را همراهی می کند وجود دارد. این ویژگی ها شامل میزان زیادی از فردگرایی می شود، اما آنچه در مورد جهانی شدن به نظر می رسد این است که مردم فکر می کنند جهانی شدن در صدد یکپارچه نمودن آنچه وجود دارد است، در واقع این امر برخلاف طرز تلقی آنهاست، چرا که وابستگی های متقابل اقتصاد و روش تجارت آزاد، این فرصت را به مردم می دهد که بر تفاوت های فرهنگی خویش استوار باشند. «کبک» مثال خوبی بر این پدیده می باشد. جدایی «کبک» از کانادا موضوعی بود که هیچ فردی باور نمی کرد. امروز اقتصاد «کبک» با اقتصاد آمریکا بیش تر به هم وابسته هستند تا با کانادا. اگر آنها جدا شدند، بدین معنی نبود که به صورت اقتصادی بهایی بپردازند. به عبارت دیگر تجارت آزاد بستر رونق اقتصادی را برای آنها آماده کرد. جهانی شدن سبب شکوفایی آنها شد، آنگاه که فرهنگ شان از یک تازی آنها حمایت کرد...» (فو کویاما، پیشین) به راستی از فوکویاما عجیب است که چنین ناشیانه اقتصاد و فرهنگ را از هم تفکیک و هر کدام را به پدیده ای انتزاعی و مستقل از یکدیگر تبدیل نماید. چگونه می توان پذیرفت که در يك کشور دارای اقتصاد سوسیالیستی، فرهنگ و اخلاق بورژوازی حاکم باشد؟ کما اینکه عکس این قضیه نیز صادق است. حتی وابستگی اقتصادی يك کشور به کشوری نیرومندتر، بطور طبیعی و تبعی فرهنگ آن کشور را نیز متأثر و در نهایت وابسته می کند. اگر فرهنگ حتی تابع محض اقتصاد نباشد، بی تردید پدیده ای مستقل و مجزا از اقتصاد هم نیست.

دهکوره جهانی!

ایده جهانی شدن، در آغاز هزاره سوم،

ریشه‌های نه چندان عمیق و هنوز تاریخی نشده خود را از آبشخور ایده «دهکده جهانی» سیراب می‌کند. هنوز سه دهه از طرح ایده مارشال مک‌لوهان که جهان آینده را به دهکده‌ای کوچک تشبیه کرده بود، نگذشته است. اندیشه مک‌لوهان بر بستر دستاوردهای انقلاب الکترونیک و به وجود آمدن تدریجی شاهراه‌ها و کلیه‌های الکترونیک شکل گرفته بود. گرچه در دهه ۷۰ هنوز تکنولوژی اطلاعات جهان را این گونه فشرده و یکپارچه نکرده بود، اما مجموعاً حق با مک‌لوهان بود که با اندکی تعمق در آغاز چنین حرکت عظیمی، به ارایه چنان نظریه‌ای مجاب شود. نگارنده در مقاله‌ای با اشاره به دستاوردهایی از علوم و فن آوری، چنین نوشته است: «قطر زمین به اندازه یک دهم ثانیه نوری است. این جمله خبری علمی به ما گوشزد می‌کند که:

الف. عرصه‌های فن آوری جهان امروز به چنان پیشرفت حیرت‌انگیزی در زمینه دانش مخابرات، الکترونیک و نرم‌افزارهای رایانه‌ای دست یافته است که می‌تواند در یک دهم ثانیه دو نقطه از دورترین نقاط کره زمین را به هم متصل کند.

ب. این اتصال به مفهوم سرعت در انتقال اخبار، پردازش اطلاعات، آگاهی انسان‌ها از کار و کردار و حال و مال هم است (درست مانند یک روستا که همه اهالی آن در کمترین زمان به همدیگر دسترسی دارند و از خیر و شر هم آگاه هستند).

ج. چنین فرایند پیچیده - اما در عین حال سهل‌الوصول و ممکن - جهان را در عرصه اطلاع‌رسانی به دهکوره‌ای کوچک تبدیل کرده است. این فرایند همچنین از این ضرورت اجتناب‌ناپذیر حکایت می‌کند که جز سازمان‌های اقتصادی و سیاسی همه انسان‌ها سخت مشتاقند از طریق ارتباط تنگاتنگ و سریع بدانند که در فرامرزهای آنان چه می‌گذرد.

د. بدین سان دیگر روزگار سالخورده دولت‌ها و ملت‌هایی که درهای کشور خود را مانند دژ به روی دیگران می‌بستند، سپری شده است. (قراگوزلو، حیات نو، ۱۳۸۰)

کمتر از سه دهه پیش نیز مک‌لوهان بر پایه چنین

تحلیلی ایده «دهکده جهانی» خود را مطرح ساخت. وی پس از تقسیم‌بندی دوره‌هایی تاریخی که جوامع سپری کرده‌اند و برشمردن سه دوره «ارتباطات شفاهی»، «ارتباطات کتبی» و «ارتباطات الکترونیک»، بر نقش رسانه‌ها در جهش اجتماعی تأکید و خاطر نشان کرد که انسان‌ها در ابتدا در یک نظام قبیله‌ای زندگی می‌کرده‌اند که در آن فرد در زندگی طبیعی خویش حضور داشته و از همه حواس خود کمک می‌گرفته و با دیگران مرادده می‌کرده است. اما با پیدایش صنعت چاپ و رواج کتابت، جوامع از شکل قبیله‌ای خارج شده‌اند؛ در این دوره پدیده‌هایی چون فردگرایی، ناسیونالیسم، عقل‌گرایی و افکار قالبی ظهور پیدا کرده‌اند. مک‌لوهان مرحله‌سومی را که جامعه بشری به آن دست پیدا می‌کند نوعی بازگشت به دوران ابتدایی قبیله‌ای می‌داند، اما در سطحی جهانی که در آن شیوه بیان شفاهی اعتبار مجددی کسب می‌کند. در این مرحله، فرد دوباره در گروه جذب می‌شود اما این گروه دیگر به محل معینی وابسته نیست. او معتقد است که انسان مدرن و شهرنشین امروزی از نظر روابط اجتماعی، حضوری همه‌جانبه و دائمی در جهان دارد؛ حضوری که با دو مرحله قبلی متفاوت است به گونه‌ای که افراد در آن به مسائل جهانی علاقه‌مند هستند و امکانات پیشرفته‌های الکترونیک این حضور جهانی را برای آنها فراهم کرده و ارتباط جهانی را در سطح یک دهکده به هم نزدیک نموده است. «وحدت خانواده بزرگ بشری در دهکده جهانی پایان این فراگرد و آرزوی نهایی نظریه پرداز آن است. نقدی که در این زمینه می‌توان از حوزه روابط بین‌الملل بر دیدگاه مک‌لوهان وارد دانست این است که آیا صمیمیت و اشتراک مساعی دهکده جهانی را می‌توان هم‌سطح با آنچه در زندگی قبیله‌ای بشر اولیه وجود داشته است، فرض کرد؟

مسئله است که فقدان عینی‌گرایی و دسترسی نابرابر به اطلاعات که در دهکده جهانی مورد نظر مک‌لوهان واقعیت یافته، منجر به شکافی بین کشورهای جهانی شده است که به دلیل آن کدخدای این دهکده هر روز از زیر دستانش فاصله می‌گیرد. زیرا رشد آنها را غیر قابل تحمل می‌داند و

○ جان اسپوزیتو:
برخی از نابسامانی‌ها و مشکلات کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه از درون همان کشورها سرچشمه می‌گیرد: مشکلاتی چون دولتهای فاسد، دولتهای مستبد و نخبگانی که تنها به منافع خود توجه دارند نه به منافع کشور.

رسانه‌های تحت مالکیت او الگوهای بی طرفی را رعایت نکرده و برای رسیدن به اهداف مورد نظر، جهت‌گیری‌های لازم را انجام می‌دهند.» (احراری، همشهری، ۱۳۸۰)

واقعیت این است که تکنولوژی اطلاعات و پیشرفت‌های سریع دانش الکترونیک، نه فقط ذهن مک‌لوهان را معطوف به موجود آمدن پارادایم جدیدی در روابط بین‌الملل نمود، بلکه بسیاری از دانشمندان در زمینه مدیریت، از جمله تافلرها نیز اندیشه تمدن موج سوم خود را تحت عنوان «تمدن دانایی» شوریزه کردند و نظریه خود را بر بنیاد پدیده‌هایی چون: شاهراه‌های ارتباطی، کلیه الکترونیک، خانواده‌های جدید غیر هسته‌ای، فراتر رفتن از همسان‌سازی و همزمان‌سازی، قواعد رفتاری جدید، منابع انرژی متنوع و احیاشدنی، روش‌های تولیدی که خط مونتاژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ و بی‌مصرف می‌سازد و... شکل دادند. (تافلر، ۱۳۷۶، ص ۲۸۱۰) پیروز مجتهدزاده نیز در تحلیل‌های خود از فرایند جهانی شدن، بر نقش تکنولوژی اطلاعات در پارادایم جدید روابط بین‌الملل با تأکید بر دست‌یازی قدرت‌های بزرگ جهانی (بویژه آمریکا) بر اقتصاد و سیاست جهانی اشاره می‌کند: «جهانی شدن منافع و خواست‌های ملت‌ها که اصطلاحاً globalization نام گرفته است، با پیوستن همه ملت‌های جهان به قراردادهای عمومی گمرک و بازرگانی که سازمان بازرگانی جهانی را واقعیت بخشید نه تنها شیوه زندگی اقتصادی همه ملت‌ها را دگرگون خواهد ساخت، بلکه بر نقش آفرینی حاکمیت‌های اقتصادی و مرزهای سیاسی-جغرافیایی سخت مؤثر خواهد افتاد. سرعت این دگرگونی، توأم با سرعت تکنولوژی آگاهی‌رسانی برخی صاحب‌نظران را بر آن دانشنه است که جهان ژئوپلیتیک آینده را در ورای ملت بودن، در ورای حکومت‌های ملتی و در ورای مرزهای سیاسی-جغرافیایی بررسی کنند و واقعیت یافتن «دهکده جهانی» را در سر آغاز قرن بیست و یکم نوید دهند. جهان ژئوپلیتیک از فردای فروپاشی نظام دو قطبی دگرگونی‌های گسترده و

ژرفی را آغاز کرده است و برنامه‌آزادسازی اقتصاد از کنترل دولتی و بازگشت به کاپیتالیسم مطلق و حکومت کنترل نشده بازار آزاد در اقتصاد جهانی از سوی سیاست‌های اقتصادی که اصطلاحاً در باخترزمین به‌عنوان «ریگانیزم-تاچریزم» معروف شده است، تشویق شد. دگرگونی یاد شده توأم با این حقیقت که تکنولوژی گسترش‌یابنده اطلاع‌رسانی که چهار گوشه گیتی را به سرعت به هم نزدیک ساخته و فاصله‌های جغرافیایی و فرهنگی را تا حدود زیادی در هم می‌نوردد، ایده جهانی شدن‌ها را در سر آغاز قرن بیست و یکم جانشین ایده دهکده جهانی دهه ۱۹۷۰ می‌کند.» (مجتهدزاده، اطلاعات، ۱۳۸۰)

تکنولوژی اطلاعات و اقتصاد جهانی

دستاوردهای فوق تصور تمدن پسا صنعتی غرب در زمینه دانش الکترونیک و تکنولوژی اطلاعات، سرانجام کار را به جایی رساند که گروه کثیری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، مهم‌ترین عنصر حاکم بر پارادایم جهانی را در عنصر اطلاعات جستجو کنند و آغاز هزاره سوم را عصر اطلاعات بنامند. مانوئل کاستلز از این فرایند در پایان هزاره دوم با عنوان «زمان تحول» یاد کرده است: «گمان می‌رود که پایان یک هزاره، زمان تحول باشد؛ ولی لزوماً این گونه نیست. پایان هزاره نخست، به طور کلی بی‌هیچ حادثه‌ای سیری شد. اما در مورد هزاره دوم کسانی که در انتظار صاعقه‌ای سرنوشته‌ساز هستند باید مطمئن باشند که ساعت‌های خود را درست تنظیم کرده‌اند، چون بر اساس گاه‌شماری دقیق، هزاره دوم در نیمه شب ۳۱ دسامبر سال ۲۰۰۰ پایان می‌یابد، نه در پایان سال ۱۹۹۹ که بیشتر مردم آن را جشن خواهند گرفت... و با این همه، این تحول هزاره، صرف نظر از این که زمان آن را چگونه محاسبه کنیم، واقعاً دوران تحول است. در ربع آخر قرن که رو به پایان است، انقلابی تکنولوژیک که بر محور تکنولوژی اطلاعات متمرکز است، شیوه اندیشه و

○ وابستگی اقتصادی يك کشور به کشور نیرومندتر، به گونه طبیعی و تبعی فرهنگ آن کشور را نیز متأثر و سرانجام وابسته می‌کند. اگر فرهنگ حتی تابع محض اقتصاد نباشد، بی‌گمان پدیده‌ای مستقل و مجزا از اقتصاد هم نیست.

می‌زند، اما واقعیت این است که جهانی شدن سرمایه‌گذاری که تا اواخر هزاره قبل به درون ملت‌ها تعلق داشت، در نتیجه

الف. فعل و انفعالات آزاد اما نابرابر سرمایه،

ب. مبادلات الکترونیکی کالا و ارز

ج. جابه‌جایی يك سوئه اطلاعات،

به‌فراجه‌تر شدن کشورهای ثروتمند و خاکسترنشینی کشورهای توسعه‌نیافته انجامیده است.

البته می‌توان با کمی خوش‌بینی آثار جهانی شدن را در پیوستگی و رشد اقتصادی کشورها و صلح و امنیت جهانی ناشی از آن پیوند زد و گسترش حوزه‌های اطلاع‌رسانی را در تعمیق دموکراسی مؤثر دانست و جان‌نشین شدن جهان اقتصادی با جهان ایدئولوژیک را به فال نیک گرفت، اما از سوی دیگر نمی‌توان از عوارض مخرب ناشی از سه مؤلفه پیش‌گفته به‌سادگی گذشت. این واقعیت تلخ و انکارناپذیر - که در سمینار لیوبلیانا به سال ۱۹۶۹ نیز مورد توجه قرار گرفت، چهره خود را بطور مشخص در عرصه نابرابر جریان آزاد اطلاعات به نمایش می‌گذارد و به صورت مستقیم بازارهای اقتصاد و سیاست جهانی را نیز تحت سلطه خود می‌گیرد. در آن سمینار، هربرت شیلر نخستین مقاله انتقادی را عرضه کرد و گفت: «شما چگونه می‌خواهید روزنامه‌نگاران و وسایل ارتباط جمعی بتوانند به تفاهم بین‌المللی کمک کنند، در حالی که سلطه بین‌المللی وجود دارد. کشورهای صنعتی همه امکانات را در اختیار دارند و کشورهای جهان سوم محرومند. بنابراین جریان آزاد اطلاعات وجود ندارد.» کاظم معتمدنژاد با تأکید بر همین دیدگاه معتقد است: «در حال حاضر هنوز پرتیراژترین روزنامه‌ها و بزرگ‌ترین نویسندگان تلویزیونی در غرب هستند و ماهواره‌ها در اختیار کشورهای سرمایه‌داری است و امکانات مخابراتی و دیجیتالی و مخصوصاً اینترنت در اختیار ایالات متحده آمریکا است. همچنین، درآمدهایی که آمریکا از طریق اینترنت و استفاده تحقیقاتی از طریق فروش امکانات شبکه‌ای در دنیا به دست می‌آورد به صدها میلیارد و حتی تریلیون

تولید، مصرف، تجارت، مدیریت، ارتباط، زندگی، مرگ، جنگ و عشق‌ورزی ما را دگرگون ساخته است. اقتصاد جهانی پویایی در اطراف و اکناف سیاره ایجاد شده که مردمان و فعالیت‌های ارزشمند سرتاسر جهان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و هم‌زمان مردمان و سرزمین‌هایی را که از دیدگاه منافع مسلط بی‌اهمیت به‌شمار می‌روند از شبکه‌های قدرت و ثروت حذف می‌کند. فرهنگ مجاز واقعی که پیرامون جهانی تعاملی شکل گرفته که هر روز بیش‌ازپیش زیر سلطه صدا و تصویر درمی‌آید، سایه خود را در همه جا بر باز نمود ذهنی و ارتباطات افکنده و فرهنگ‌های گوناگون را در آبر متنی الکترونیک به هم پیوند داده است. مکان و زمان که بنیان‌های مادی تجربه انسانی هستند دگرگون گشته‌اند، چون فضای جریان‌ها بر فضای مکان‌ها چیره گشته و زمان بی‌زمان جان‌نشین زمان ساعتی دوران صنعتی شده است. جلوه‌های مقاومت اجتماعی در برابر منطبق اطلاعات‌گرایی و جهانی شدن، پیرامون هویت‌های ابتدایی شکل گرفته‌اند و به نام خدا، مکان، قومیت، یا خانواده، جوامع دفاعی ایجاد کرده‌اند. هم‌زمان فشار توأمان جهانی شدن ثروت و اطلاعات و محلی شدن هویت و مشروعیت، پی‌ریزی نهاد‌های اصلی اجتماعی همچون پدرسالاری و دولت ملی را زیر سؤال برده است...» (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۳، ص: ۱۵۱۶)

ما در کلیات مباحث مطرح شده از سوی کاستلز، اصل واقع‌بینی را به وضوح مشاهده می‌کنیم. اما این واقع‌بینی با قضاوت منصفانه نسبت به عوارض تکنولوژی اطلاعات و نتایج فعلی و فوری جهانی شدن در حوزه مناسبات اقتصادی و ایجاد فرصت‌های برابر برای همه جهانیان در عرصه اطلاع‌رسانی، همراه نیست. آیا به راستی جهانی شدن برای مردم «اطراف و اکناف سیاره» به تعبیر کاستلز - «اقتصاد پویایی» به‌ارمغان آورده است تا «مردمان و فعالیت‌های ارزشمند سرتاسر جهان را به یکدیگر پیوند بزند؟» تردیدی نیست که در بازار جهانی امروز، اطلاعات به معیار تبدیل شده و به جای طلا و نفت و مواد خام نشست است و حرف نخست را در ارزش‌گذاری مبادلات جهانی

○ ایده جهانی شدن، در آغاز هزاره سوم، ریشه‌های نه چندان استوار و هنوز تاریخی نشده خود را از آب‌شخور ایده «دهکده جهانی» سیراب می‌کند.

می‌رسد.» (معمتمدزاد، همشهری، ۱۳۸۰).

اینک به اقتضای موقعیت پیش آمده در مبحث جهانی شدن، ترجیح می‌دهیم اصطلاح «الیگاری قماربازان» را، به‌مشابه مرحله جدیدی از سرمایه‌داری نو- از کتاب «دام جهان گرایی» وام بگیریم و ارتباط تکنولوژی اطلاعات و جهانی شدن را در حوزه اثرگذاری مستقیم بر سود سرمایه مطرح کنیم.

«در سال‌های دهه ۷۰، توسعه بانک‌های بزرگ صنعتی به اندازه‌ای بود که هر نوع مقررات و کنترل اداری را نوعی ترمز و توقف نامطلوب به‌شمار می‌آوردند. نارضایتی این بانک‌ها و شرکت‌هایی که سهامشان در بازار خرید و فروش می‌شد و علاقه آنها به جذب مشتریان بیشتر و بزرگتر و فشاری که بر روی دولت‌هایشان می‌آوردند و ادامه این روند، رفته رفته به یک جنبش جهانی مقررات‌زدایی منجر شد. ابتدا هفت کشور بزرگ صنعتی مبادرت به مقررات‌زدایی کردند و بدین ترتیب بازارهای خود را به یکدیگر پیوند زدند. سرانجام کار به جایی رسید که صندوق بین‌المللی پول هرگاه وامی به کشورها پرداخت می‌کرد، در مقابل از آن کشورها درخواست می‌کرد تا دروازه‌های خود را به روی جریان بین‌المللی پول باز گشایند. در نظام جدید الیگاری قماربازان نه کالایی جابه‌جا می‌شود و نه سرمایه. ممکن است هیچ تولیدی یا خدماتی اساساً در کار نباشد. تنها با شگردهای خاصی که مختص قماربازان حرفه‌ای است میلیون‌ها و میلیاردها دلار جابه‌جا می‌شود. شگرد قماربازان دسترسی به منابع اطلاعات و استفاده به موقع از اطلاعات به دست آمده است. محل بازی قماربازان حرفه‌ای بازارهای بورس بین‌الملل است. در این بازارها از بخش‌های تجاری بانک‌ها گرفته تا شرکت‌های بیمه، تا صندوق‌های سرمایه‌گذار و بانکیستگی و تا افراد حرفه‌ای که با استفاده از آخرین تجهیزات الکترونیک خود را به سرتاسر جهان متصل می‌کنند و اطلاعات مربوط به قیمت‌ها و گاه بعضی از اطلاعات سیاسی که بر رویدادها و از آنجا قیمت‌ها اثر گذار هستند، به دست می‌آورند و با تحلیل، واکنش‌های سریع و به موقع

نشان می‌دهند. میزان دسترسی اطلاعات و دسترسی واکنش‌های قماربازان اندازه سودهای به دست آمده را نشان می‌دهد. الیگاری قماربازان جهان را همچون یک بازار بزرگ نگاه می‌کنند؛ بازاری که تنها عامل دادوستد و ایجاد ارزش در آن دادوستد اطلاعات است. آنها معتقد هستند که یگانه شدن و یکپارچه شدن این بازار و بسط آن در سراسر جهان راه ناگزیری است که از دلان ارتباطی تمامی کشورها می‌گذرد...» (شومان و مارتین، ۱۳۷۹، ص: ۲۱۵)

جامعه جهانی با اعلام «حقوق ملت» و متعلق شمردن این حقوق به نوعی اومانیسیم، رویکرد تازه‌ای بروز داد و سرچشمه‌های شرافت و اصالت را در خود انسانیت انسان جستجو کرد. [به قول آلن فینکل کروت در کتاب «شکست اندیشه»] دیگر نجیب‌زادگان، کشیشان، قاضیان و روستاییان حق نداشتند، بلکه تمام مردم انسان‌هایی بودند با حقوق و تکالیف یکسان. بورژوازی با گفتن «زنده باد ملت» مرگ تبارگرایی و نظام موروثی را اعلام کرد. «سی‌یس» سیاستمدار فرانسوی در پاسخ این پرسش که ملت چیست، گفت: «ملت مجموعه‌ای است از شرکا که زیر لوای قانونی مشترک و قوه مقننه‌ای واحد زندگی می‌کنند.» این معنا از ملت جز با جهانشمول شمردن و طبیعی دانستن حقوق انسان، شامل آزادی و برابری، جهانشمول شمردن معنای انسان در کلیت خود، امکان‌پذیر نبود. هر چند محافظه‌کاران و ضدانقلابیون فرانسه به رهبری ژوزف دمسترو رمانتیست‌های آلمان به رهبری هردر و اشیبنگلر کوشش داشتند ایده‌های جهانشمول روشن‌اندیشان بورژوا را مورد تحقیر قرار دهند، لیکن بورژوازی به مدد توانایی‌های خود در گسترش راه‌های بازرگانی و مبادلات کالایی، توانست بر همه موانع فایق آید و راه جهان‌گرایی [جهانی شدن]* را با بسط و گسترش جهانشمول خود هموار نماید... از زمانی که مک‌لوهان نظریه دهکده جهانی را مطرح کرد تا زمانی که طرح نظام جهانی نو توسط جورج بوش رایج شد و تا امروز که «الیگاری قماربازان» با تابلوی بازار جهانی ظهور پیدا کرده است و تا طرح این نظریه از نئولیبرال‌ها

○ هدف از جهانی شدن چیزی نیست جز یکپارچه کردن جهان و ادغام آن در بازار مشترک جهانی؛ بازاری که همه مؤلفه‌های حیات اجتماعی، از اقتصاد و سیاست گرفته تا فرهنگ، همه و همه به زبان «اطلاعات-سود» ترجمه می‌شود.

که از جبر جهانی شکستن مرزهای تجاری و بازرگانی کشورهای سخن به میان می‌آورند، همه یک هدف را دنبال می‌کنند. این هدف چیزی جز یکپارچه کردن جهان و ادغام آن در بازار مشترک جهانی نیست؛ بازاری که تمام مؤلفه‌های حیات اجتماعی، از اقتصاد و سیاست گرفته تا فرهنگ، همه و همه به زبان «اطلاعات-سود» ترجمه می‌شوند.

در فیزیک جدید، اطلاعات مساوی است با انرژی. وقتی در یک سیستم، اطلاعات تزریق می‌کنیم، در واقع مقداری انرژی به درون سیستم تزریق کرده‌ایم. پس هرگاه انرژی‌های حاصل از اطلاعات در تولید و در علم و معرفت به کار نیاید، پس این انرژی‌ها در راه تخریب و تولید زور به کار می‌آیند. جامعه امروز غرب از لیبرالیسم به ثولیبالیسم گرایش پیدا کرده است. هابرماس برجسته‌ترین فیلسوف جهان معاصر، این گرایش جدید غرب را گرایش به «لیبرالیسم وحشی» می‌نامد. (Habermas, 1981, p. 181)

اکنون وقتی در عبارت نقل شده از نویسندگان کتاب «دام جهان گرای» تأمل می‌کنیم، بیان اقتصادی نظریه جامعه‌شناسی و فلسفی هابرماس را در آن می‌بینیم. در این میان جامعه با پس اندازهای خود، سرمایه مهمات لازم برای حمله تهاجمی شرکت‌های بیمه، بانک‌ها و مؤسسات را فراهم می‌کند. این تهاجم جز در فهم و تحلیل نوع وحشی‌گری‌های ثولیبالیسم‌ها فهمیدنی نیست. اکنون ثولیبالیسم‌ها با درهم ادغام کردن بازارهای جهانی و کوشش برای از میان برداشتن موانع تجاری-گات-می خواهند گستره زور را جهانی کنند. «فعال، نوروز، ۱۳۸۰» با این همه اظهارات کسانی چون فوکویاما که می‌گویند از اساس نقش تکنولوژی اطلاعات را در فرایند جهانی شدن به بونه انکار بسیارند، نه تنها جای تردید بسیار دارد و موضعی سخت بودار تلقی می‌شود، بلکه از سوی دیگر می‌توان گفت چنین دیدگاهی برخاسته از همان آرزویی است که در رؤیاهایش جهان را در «فرجام تاریخ» تحت سیطره نظام تک قطبی لیبرال دموکراسی برآمده از تمدن غرب می‌دید. فوکویاما

معتقد است: «من درباره این ادعا که تکنولوژی نقش بسزایی در جهانی شدن دارد مردد هستم. مسئله اصلی «اعتماد» است. احساس من این است که اعتماد در روابط تجاری ضروری تر است و نیز اعتماد بنیان پدیدارهای اجتماعی است. افراد توسط ارتباط متقابل اعتماد را سرلوحه کار خویش قرار می‌دهند و از این طریق با هویت‌ها، رفتار، قابلیت اعتماد، صداقت و توانایی انجام نقش یا همدیگر را یاد می‌گیرند. این اعمال فراتر و بالاتر از اعمال دیجیتال است.» (فوکویاما، پیشین)

جالب است. وقتی صاحبان قدرتمند کارت‌ها و تراست‌ها، که در عین حال نظام اطلاع‌رسانی جهانی را نیز در اختیار خود گرفته‌اند در شرایطی نابرابر راه بر چشمان ملل فقیر می‌بندند و از ره آورد این کورچشمی تحمیلی-ارتباطات یک‌سویه- دست در جیب رقیب ناتوان می‌کنند و دارایی‌های خام و غیر نقدی‌اش را به یغما می‌برند، آیا می‌توان مانند فوکویاما همچنان خوش‌بینانه از «اعتماد» متقابل سخن گفت؟ حتی مردم غرب نیز به «روابط تجاری» مورد نظر فوکویاما که در کنفرانس‌هایی از قبیل سیاتل، جنوا و دلووس نقش می‌بندد اعتماد ندارند و در مقابل قطعنامه‌های آنها دست به مقاومت می‌زنند، چه رسد به مردم گرسنه جنوب.

از داووس تا جنوا

چنان که گفتیم، پارادایم ناعادلانه «روابط تجاری» که خود را پشت عبارت زیبای «جهانی شدن» پنهان می‌کند، حتی در میان بسیاری از مردم کشورهای غربی نیز با مخالفت‌های جدی و خشونت‌بار مواجه شده است. مهم‌ترین نمونه این مخالفت‌ها به صورت صف‌بندی‌های خیابانی و زدوخورد خونین با پلیس، در واکنش به اجلاس جنوای ایتالیا، ظاهر شد. یک روزنامه چاپ تهران طی گزارشی از حادثه فوق تحت عنوان: «چالش جهانی شدن در جنوا»، ماجرا را چنین شرح داد:

«وقتی رهبران هشت کشور قدرتمند صنعتی جهان در آغاز هزاره سوم (ژوئن ۲۰۰۱) شهر جنوا

○ جامعه امروز غرب،

از لیبرالیسم به لیبرالیسم نو
گرایش پیدا کرده است.
هابرماس برجسته‌ترین
فیلسوف جهان معاصر،
این گرایش تازه غرب را
گرایش به «لیبرالیسم
وحشی» می‌نامد.

از پنج نفر فراتر نمی‌رفت، در يك نشست غیررسمی گردهم آیند و در مورد مشکلات مشترك و جهانی به گفت‌وگو بنشینند. در طول این سال‌ها این نشست‌ها گسترش یافت و هزاران مقام دولتی و غیردولتی و صدها خبرنگار را در خود جای داد.

اجلاس جنوا با وجود همه مخالفت‌ها به کار خود ادامه داد و تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس گفت: «ما برگزیدگان دموکراتیک کشورهای خود هستیم و نمی‌بایست از مخالفت‌ها هراس داشته باشیم و باید با قوت قلب بیشتری برنامه‌ها و طرح‌های مربوط به جهانی شدن اقتصاد را پی گرفت. شعار این اجلاس، ایجاد دموکراسی اقتصادی و رفع فقر از جهان بود و ابزار آن بخشیدن وام‌های کشورهای فقیر...» (همشهری، ۱۳۸۰/۵/۸).

هفته نامه آلمانی اسپیگل در این باره گفت و گویی با پیر بوردیو ترتیب داد و دیدگاه‌های وی را درباره «چالش جهانی شدن، نیولیبرالیسم و حوادث جنوا» جویا شد:

س: هنگام برگزاری کنفرانس سران هشت کشور صنعتی جهان در جنوا، مخالفان جهانی شدن دست به تظاهرات زدند که ظاهراً بزرگ‌ترین گردهمایی آنان بوده است. آیا در این غوغا، هنوز هم می‌توانید عواملی بیابید که جلوی تظاهر کنندگان را بگیرد؟

ج: من بسیار بدبینم. درگیری‌ها همه نظرهارا به خود جلب کرده است. هر گونه تحلیلی در برابر این درگیری‌ها رنگ می‌بازد. افکار عمومی فقط آثار شیست‌ها، «هولیگانز» و افراطیون سرخ‌را می‌شناسد.

س: چرا مقاومت روشنفکران نتوانست در برابر این گونه رفتارهای خشونت‌آمیز گروهی پایستد؟

ج: خشونت طلبان و سازمان‌های پورشگر آنان، دست کم، نقش زیر را بازی می‌کنند: آنان قهرمانان نیولیبرالیسم را که عقلانی و مطمئن به نظر می‌آیند و ادار می‌کنند تا در رویارویی با مخالفان جهانی شدن به خشونت خاص خود ادامه دهند.

در ایتالیا را ترك کردند، مردم این شهر از خود می‌پرسیدند هدف از این نشست و موضع آن چه بود؟ زمانی میزبانی نشست سران گروه هشت برای هر کشور یا شهری افتخار بود، اما شهر جنوا بعد از نشست سه روزه سران گروه هشت به شهری آشوب زده با خیابان‌های کشیف و مغازه‌های ویران شده و میلیون‌ها دلار خسارت مالی تبدیل شده بود. يك مخالف تظاهر کننده در این سه روز به دست پلیس کشته شد و صدها نفر مجروح شدند. این کشته و مجروحین، تظاهرات خشونت‌آمیز مخالفان تندرو جهانی شدن را متوقف نکرد، مانع تجمع صلح‌آمیز هزاران تن از مخالفان دیگر نیز نشد، و قه‌ای در اجلاس سران نیز ایجاد نکرد، اما تردیدهای بسیاری درباره آینده چنین نشست‌هایی به وجود آورد.

نشست جنوا نخستین نشستی از این دست نبود که تحت آتش‌عام تظاهرات خشونت‌آمیز مخالفان جهانی شدن قرار می‌گرفت. بعد از نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل آمریکا در سال ۱۹۹۹ که تظاهرات گسترده مخالفان همه را شگفت زده کرد، همه نشست‌های مشابه بعدی سران با این مشکل روبه‌رو شدند: واشنگتن، پراگ، داوس و گو تیرگ.

شدت تظاهرات و درگیری‌های جنوا سران گروه هشت را متعجب و نگران کرد، طوری که آنان در نیمه مذاکرات خود در بیانیه‌ای نسبت به این وقایع واکنش نشان دادند. اما این نشست حداقل فرصتی برای گفت‌وگو میان رهبران آمریکا و روسیه بود. آنان توافق کردند در مورد طرح دفاع موشکی آمریکا و کاهش سلاح‌های هسته‌ای دو کشور در يك چارچوب گفت‌وگو کنند. با این حال این نشست دستاورد جدی و مهمی نداشت. همان وعده‌های همیشگی برای کمک به فقرا، بهبود وضعیت بهداشت و آموزش در جهان و ادامه مذاکرات تجارت جهانی.

نشست سران گروه هشت به ابتکار والرئیس‌کار دستن رییس جمهور وقت فرانسه ایجاد شد. در آن زمان قسار شد چند تن از رهبران کشورهای قدرتمند جهان که در آن زمان تعدادشان

○ وقتی صاحبان قدرتمند کارتلها و تراستها، که در عین حال نظام اطلاع‌رسانی جهانی را نیز در اختیار خود گرفته‌اند، در شرایطی نابرابر راه بر چشمان ملت‌های فقیر می‌بندند و از ره‌آورد این کورچشمی تحمیلی - ارتباطات يك سويه - دست در جیب رقیب ناتوان می‌کنند، آیا می‌توان مانند فوکویاما همچنان خوشبینانه از «اعتماد متقابل» سخن گفت؟

س: آیا فکر می کنید جنبش اعتراض آمیز وسیع یا احتمالاً شکل جدیدی از کنش مکش های طبقاتی ایجاد خواهد شد؟

ج: اینها هنوز نوعی از واکنش آنارشیستی بر ضد دگماتیسم محافظه کار هستند. دگماتیسم محافظه کار اجازه می دهد سرمایه داری ددمنش در جاهای نو و با ظاهری متمدن احیا شود. تدریجاً مردمان بیشتری به این بارز می رسند که «آزادی» با اصطلاح «لسه فر» - بگذار بشود - اقتصادی تطابق ندارد. نیولیبرالیسم سلاح اشغالگری است که بر حتمیت اقتصادی و علیه هر نوع مقاومتی - که بی هدف به نظر می آید - حکم صادر می کند. نیولیبرالیسم مثل ایدز می ماند که نظام مقاومت قربانی را هدف قرار می دهد.

س: آیا سیاسی که چپ گرایان در پیش گرفته بودند از هم فروپاشیده است؟

ج: نظام های اروپا و از جمله نظام های سوسیال دموکرات، نیولیبرالیسم را به میزان فراوانی وارد سیاست های خود کرده اند که در نتیجه، سیاست بدون سیاست شده است.

س: تاکنون جریان چپ نتوانسته است نسخه آماده ای علیه نیولیبرالیسم آماده کند. آیا سوسیالیسم در اروپا مرده است؟

ج: در سیاست رسمی، سوسیالیسم فقط نمود نمایشی دارد. هنوز سخن از آزادی، برادری و برابری می رود اما اینها به واژگان محض بدل شده اند. در واقع سیاستمداران، عرصه را برای جهانی شدن گشوده اند تا مجرای خود را بیابند. آنان بی شرمانه از اصطلاحات آزادی و مصالح عمومی همگان استفاده می کنند و در نتیجه خود و هموطنانشان را تابع نیروهای خودسر و بی قید و بند نیروهای اقتصادی قرار می دهند.

س: هیچ نظامی در جهان نمی تواند قدرت بازارهای مالی را نادیده بگیرد. سیاست، چگونه می تواند از فضای در اختیار خود بر ضد تعامل موجود بین المللی با این بازارهای مالی، استفاده کند؟

ج: اکنون وقوع این امر را باید عقب افتاده تلقی کرد. نگاه اقتصادی به مسئله، هر نوع «تویا» را از

میان می برد. در نتیجه این همان هدف مطلوب است: هیچ چیز دیگر ممکن به نظر نمی آید مگر تسلیم و سرسپردگی. رسانه های همگانی در اروپایی با این سرنوشت، مسئولیت بزرگی دارند. آنها در طرح مسئله تکامل اقتصادی و اجتماعی مشارکت دارند. این مسئله فقط ده سال است که به عنوان يك مسئله حتمی - که باید بر روی بساط بحث مطرح شود - آینده ممکن یافته است.

س: آیا هدف از ایجاد وضع متحرک اجتماعی برای اروپای گسترده هم چنان توهم آمیز است؟

ج: این هدف باید در وضعی باشد که جنبش های اجتماعی - که تا به امروز گسسته هستند - در خلال آن و در سطح ملی و جهانی متحد شوند. این امر بدون يك کنفدرالیسم اروپایی اصلاح شده و بدون سندیکاها تحقق نخواهد یافت. این سندیکاها باید از تجربه های پیشین انتقادهای بیشتری به عمل آورند.

س: شما همچون واعظان صحبت می کنید. اروپایی مطلوب از کجا آغاز خواهد شد، از برلین، پاریس یا بروکسل؟

ج: این همان مشکل بزرگ است. پراکندگی بنیادهای ابتکارات معترض به جهانی شدن، نشان می دهد که اینها به نوعی از غلیان بدل شده است. آمادگی برای سرنگونی نظام ها نیز موجود است. اما این غلیان چگونه نظم می پذیرد و سامان می یابد؟ من تردید دارم از وجود ضد انقلاب سخن گویم. مسئله بیشتر به ضد اصلاحات مربوط می شود. مردم دیگر نمی توانند نمایش سیاسی را تحمل کنند، کمالینکه پروتستان ها در گذشته، نمایش دین را تحمل نکردند. مردم به سیاست های صادقانه تر گرایش دارند به همان گونه که پیش تر به دین صادقانه تر گرایش داشتند.

س: پاپ یوحنا پل دوم از سران گروه ۸ خواسته است تا به صدای دعوت برای کمک به فقرا گوش فرادهند، آیا مخالفان جهانی شدن، اتحاد میان کلیسای کاتولیک و سران یادشده را می پسندند؟

ج: کلیسای کاتولیک، خصم سرمایه داری نیست. این کلیسا مایل است مشتکی از مزایای

○ پیرو ریور دیو: در سیاست رسمی، سوسیالیسم فقط جنبه نمایشی دارد. هنوز سخن از آزادی، برادری و برابری می رود، اما اینها به واژگان محض بدل شده است.

نیولیبرالیسم را از آن خود سازد و از اروپا می‌خواهد نیولیبرالیسم را با کاتولیسیسم درهم آمیزد. این همان سرمایه‌داری «کشیش زده» است. (عزیز بنی طرف، همشهری، ۱۳۸۰/۵/۲۲)

مقاومت در برابر کنفرانس سران هشت کشور صنعتی جهان، به‌طور مشخص از این زاویه صورت می‌گیرد که در این کنفرانس، که معمولاً با بوق و کرنا برگزار می‌شود، سران کشورهای پسا صنعتی، جهانی شدن را با رویکرد تلفیقی از اقتصاد و سیاست و فرهنگ مورد ارزیابی و تصمیم‌گیری قرار می‌دهند. چنین اجلاسی در شکلی بسیار مرموز و بی‌سروصدا همه‌ساله در شهر دلاوس سویس نیز برگزار می‌شود و به جای دیپلمات‌ها و دولتمردان، طیف بسیار نیرومندی از صاحبان صنایع بزرگ و بازرگانان مستفید، اشکال آینده جهانی شدن را بر الگوی سیطره آرام اقتصادی، بر تمام جهان، تطبیق می‌دهند. ما در مقاله‌ای، توجه افکار عمومی ایران را به آن سوی پرده‌های رازناک دلاوس جلب کردیم و خواستار آن شدیم که اگر ریگی در کفش‌ها نیست، چراغ‌های خاموش دلاوس، روشن، و مباحث و تصمیمات این اجلاس سالانه، علنی و شفاف شود:

«بعید می‌دانم کسانی که در اواسط فوریه (۲۰۰۱) در دلاوس گرد آمدند، تا سهم صنایع بزرگ را در اقتصاد جهانی کنار بگذارند، مجال آن را یافته باشند تا از ارتفاعات برف گرفته این شهر کوچک سویسی نقبی هم به حافظه تاریخی بزنند. در تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی، دلاوس مانند لوزان و برن و ژنو شناخته شده نیست. در جغرافیای سیاسی جهان نیز دلاوس نام چندان آشنایی نیست. با این همه در کلبه‌های حاشیه این شهر - که اینک اثری از آنها باقی نمانده است - خاطرات خطرناکی رقم خورده است. ... زمانی که رایش سوم در آستانه سقوط قرار گرفته بود، بسیاری از فرماندهان ارتش منهزم آلمان (از جمله ژنرال ولف به نمایندگی از سوی هیملر) که کار پیشوارا تمام شده می‌دیدند دور از چشمان پوشیده در غبار فروپاشی مأموران امنیتی گشتاپو واس. اس بورمن و مولر به سوییس می‌خزیدند و در جلسات فوق‌العاده سری

با دولتمردان آمریکایی (از جمله دالاس وزیر امور خارجه وقت آمریکا) و گاهی هم با جاسوسان روسی قرار و مدار تسلیم لشکرهای تحت فرماندهی خود را می‌گذاشتند؛ بعضی‌ها برای حفظ جان خود و سرپازانشان و برخی دیگر به منظور هدفی والا تر: حفظ آلمان از جنون نازیسم. اکنون پنج دهه پس از آن ملاقات‌های محرمانه و نفس‌گیر - که سرنوشته جهان آینده را رقم می‌زد - شاید شهروندان کهنسال سویسی نیز از یاد برده باشند که چگونه از پنجره‌های چوبی خانه‌های ساکت و مشرف بر سنگفرش خیابان‌های خلوت «داووس» علامت‌های سلامتی خانه‌های امن تیمی نازی‌ها، روس‌ها، آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و ... جا به جا می‌شد. یک گل‌دان شمعدانی، یک قفس قناری، پرده‌های راه‌راه، و ... با کوچک‌ترین اشتباه می‌توانست باعث لورفتن تمام اسرار یک تیم ضد جاسوسی شود.

امروز دیگر نه دلاوس و نه ژنو و برن، هیچ کدام شهرهای سیاسی نیستند. در جغرافیای سیاسی جهان و به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی دیوار برلن، حتی سوییس نیز دیگر ظرفیت ژئوپلیتیک گذشته خود را از دست داده است.

روزگار استالین، روزولت، چرچیل و هیتلر سپری شده است. عصر نیکسون - برژنف نیز به سر آمده است. شتاب سرسام آور تحولات سیاسی، فرصت تک‌قطبی شدن جهان و رویای خوش «پایان تاریخ» فوکویاما و نظریه تلخ «برخورد تمدن‌ها» هانتینگتون را یکسره منقضی کرده و به گذشته سپرده است. جهان در ابتدای هزاره سوم هوای تازه گفتم‌گویی تمدن‌ها را برای ریه‌های خسته از جنگ و کشتار آفریده است.

آیا می‌توان از همایش‌هایی مثل دلاوس برای پیشبرد ایده گفتم‌گویی تمدن‌ها استفاده کرد؟ اگر تمدن‌را به عبارتی مجموعه‌ای از دستاوردها و کاروندهای مادی و معنوی انسان بدانیم و فن‌آوری صنعتی را نیز بخشی از تجربه تمدن جهانی بدانیم، پاسخ مثبت است. در اواسط فوریه (۲۰۰۱) بر اساس یک برنامه تقویمی و زمانمند، صاحبان صنایع بزرگ و غیردولتی و نمایندگان مراکز

○ پیروردیو: کلیسای کاتولیک دشمن سرمایه‌داری نیست. این کلیسا مایل است مثلی از مزایای نیولیبرالیسم را از آن خود سازد و از اروپا می‌خواهد نیولیبرالیسم را با کاتولیسیسم درهم آمیزد. این همان سرمایه‌داری «کشیش زده» است.

اقتصاد باز جهانی و لیبرالیزه کردن نظام‌های اقتصادی محبوس در چنگال دولت‌ها تشکیل می‌شود. اکنون این پرسش مطرح است که آیا این برنامه اقتصادی در کشور رو به توسعه‌ای مانند ایران، که نظام اقتصادی طبق اصل چهل و چهارم قانون اساسی بر پایه «سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی» پیش‌بینی شده و بخش دولتی «شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه‌راه آهن و...» است و وظیفه بخش خصوصی - در قانون اساسی - فقط «مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی» تعریف گردیده است، چگونه می‌تواند از حجم کم‌رشدن بار دولت بکاهد؟ و پرسش مهم‌تر این که آیا آزادسازی اقتصادی قادر است در ایران معاصر به ارتقای رشد تولید ناخالص داخلی بینجامد و نرخ رشد را در حوزه زندگی طبقه متوسط بیفزاید؟

«دلتنگی‌های آدمی را / باد ترانه‌ای می‌خواند / رویاهایش را / آسمان پر ستاره نادیده می‌گیرد / و هر دانه برفی / به اشکی فریخته می‌ماند.» (بیگل، ۱۳۶۴، ص: ۱۴)

برزیل سرزمین دلتنگی‌هاست؛ سرزمین قهوه و فونتال؛ سرزمین رویاهای شیرین کودکانی که شب‌های خواب و بیداری در زیر پل‌های ریودوژانیرو آسمان پر ستاره را نادیده می‌گیرند تا از فروش قالبیاق‌های دزدی و خرده‌فروشی ماری‌جوآنا و کوکائین بلیط مسابقه سانتوز - کوئینتیناس را در دستان کوچک خود بگیرند و به ضیافت شعبده‌بازان توپ و تور بشتابند. شاید روزی فقر و خاکستر نشینی را با دلارها و شهرت ستاره‌های زمینی تاخت بزنند... برزیل سرزمین زایش ادبیات تلخ گرسنگی است؛ وطن خوزه دو کاسترو، سرزمین «جغرافیای گرسنگی»، «ژئوپلیتیک گرسنگی»، «سیاه گرسنگی»...

دو کاسترو، یزشک و جغرافیادان برزیلی - که

غول آسای بازرگانی در شهر دلووس گرد هم آمدند تا درباره شیوه‌های جدید تولید کالا، مدیریت جدید تکنولوژی، ایجاد ثروت و کار آفرینی صنعتی بر محور اقتصاد آزاد، به گفت‌وگو و تعامل بنشینند و راه کارهای تازه‌ای برای جهانی شدن بازارهای اقتصادی بیابند. در تنگنای این مجال نمی‌توان به ابعاد مرموز تصمیم‌سازی‌های داووس پرداخت، اما نمایندگان کشورهای در حال توسعه، که در هیچ یک از جنبه‌های صنعتی - اعم از سخت‌افزاری و نرم‌افزاری - قادر به رقابت با کشورهای صنعتی و پسا صنعتی نیستند می‌باید در این اجلاس با حفظ و رعایت منافع ملی خود شرکت کنند و پیش از هر اقدامی در یک سازمان یا نهاد مستقل، به انسجام نظری و عملی برسند. به قول نوام چامسکی «آنچه خیلی پیشتر برای منافع قدرت‌های بزرگ مهم است آشکال اقتصادی جهانی شدن است و در این جا ما باید بسیار محتاط و به هوش باشیم... در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زمانی که کشورهای غیر متعهد تبدیل به یک نیروی مهم می‌شدند، آنها دعوت به یک نظام اقتصادی جدید بین‌المللی - به دیگر سخن جهانی شدن - کردند. اما چه کسی باید به نیازهای اکثریت مستأصل مردم جهان پاسخ می‌داد؟ در سال ۱۹۶۴ انکساده (کمیتة توسعه و تجارت سازمان ملل) تشکیل شد تا به این نیاز پاسخ داده باشد. کار این آژانس عمده سازمان ملل تهیه پیشنهادهایی برای ایجاد یک نظام اقتصادی بین‌المللی است که در عمل به نیاز کشورهای فقیر و توسعه در جوامع عقب‌مانده صورت گیرد، پاسخ می‌دهد. ولی فعالیت‌های آن آژانس فوراً خاموش شد و نه تنها بحثی درباره آن صورت نگرفت بلکه ریشخند و مسخره گردید و چنان به حاشیه رانده شد که به ندرت وجود آن محسوس است. مطبوعات آمریکا حتی نمی‌دانند که چنین سازمانی وجود دارد، چرا که به نیازهای ۸۰ درصد جمعیت دنیا، یعنی کشورهای غیر متعهد، پاسخ می‌داد.» (چامسکی، حیات نو، ۵ بهمن ۱۳۷۹؛ جهانپگلو، همان)

کنفرانس صنعتی داووس با هدف دستیابی به

○ خوزه دو کاسترو در آثار گوناگون خود با آمار و ارقام ثابت کرده است که همین کره خاکی می‌تواند چند برابر جمعیت کنونی خود را نان بدهد و جهان هم در آرامش و صلح دائم به سر برد.

هر صورت بر گزاری دو همایش در دو نقطه معنی دار جهان، با دو هدف متغیر و متغیر می تواند شکل تازه‌ای از گفت‌وگوی تمدن‌ها را در شاخه‌های تازه و تجربه نشده به میدان بحث و بررسی بگذارد. آیا اجازه داریم بپرسیم که سهم مردم و نهادهای مدنی مادر این گفت‌وگوی يك طرفه و غیر مستقیم چقدر بوده است؟ و آیا اصولاً این سؤال قابل طرح است که جایگاه نمایندگان دولت و ملت مادر کدام همایش بوده است، داووس یا پورتو آلکس؟ یا هر دو؟ آیا می توان این دو شهر را نماد شکافی عمیق در اندیشه جهانی شدن پنداشت؟ (فراگوزلو، حیات نو، ۱۳۷۹)

جهانی شدن و بحران هویت

امانوئل والرشتاین نظام جهانی را متشکل از يك نظام اجتماعی دانسته بود که سرزها، ساختارها، گروه‌ها، قواعد مشروعیت و... را در بطن خویش دارد و ۹۰ مده دولت‌ها و نظام‌ها در آن به هم مربوط بوده و به یکدیگر وابسته‌اند. (Wallerstein, 1974, p.81)

نکته قابل توجهی که نویسندگان کتاب «دام جهان گرایی» به آن دقت لازم مینول نداشته‌اند، تفکیک ماهوی چند اصطلاح و پدیده موسوم به «نظام جهانی»، «جامعه جهانی»، «جهان گرایی» و «جهانی شدن» است. بی تردید تعبیر والرشتاین از «نظام جهانی» به واقعیت نزدیک است، اما با آنچه ما از «جهانی شدن» می فهمیم متفاوت است. به عقیده بسیاری از صاحب نظران، جهانی شدن گودال بزرگی بر سر راه تشکیل يك نظام جهانی متحد، منسجم و به هم وابسته، ایجاد کرده است. نظام جهانی - که البته باز ادایمی خوش بینانه و ایدئالیستی از روابط بین الملل تواند بود - متکی بر جامعه جهانی، در متن خود فرصت‌های برابر اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی تأمین می کند تا از این راه صلح و امنیت جهانی تأمین شود و هویت‌های دولتی، ملی و معرفتی صدمه نبینند. اما جهانی شدن چه؟ در فرایند جهانی شدن، نظام جدید و گفتمان مسلط اقتصادی باعث تمرکز سرمایه در میان جمع قلیلی از سرمایه داران، صاحبان صنایع و بازرگانان بزرگ

زمانی نیز ریاست «سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل متحد» را به عهده داشت. در آثار مختلف خود با آمار و ارقام ثابت کرده است که همین کره خاکی می تواند چندین برابر جمعیت فعلی خود را نان بدهد و جهان هم در آرامش و صلح دایم به سر برد. دو کاسترو در کتاب «سیاه گرسنگی»، جهان معاصر را چنین ترسیم کرده است:

«در عصر ما اکثریتی هستند که خوراك ندارند و اقلیتی که خواب ندارند.» (دو کاسترو، ۲۵۳۵، ص ۱۷)

آیا این اقلیت همان کسانی نیستند که در کنفرانس داووس جمع شدند تا سر نوشت نان جهان را به اندازه‌ای که خود تشخیص می دهند برش دهند؟ اقلیتی که از تمام امکانات جهان کنونی سود می جویند اما از ترس شورش و انقلاب خیل عظیم گرسنگان در تشویش و نگرانی به سر می برند... تقریباً همزمان با برگزاری همایش «داووس» نمایندگان جامعه مدنی متشکل از رهبران سندیکاهای غیر دولتی، هنرمندان و روزنامه نگاران و دانشمندان در شهر «پورتو آلکس» برزیل جمع شدند و با تأکید بر وضع نابسامان فرهنگ، آموزش و پرورش، بیماری‌های واگیر، مواد مخدر و آلودگی‌های زیست محیطی در کشورهای رو به توسعه و توسعه نیافته، به عملکرد صاحبان صنایع و سرمایه تاختند.

واقعیت این است که کشورهای توسعه یافته صنعتی و فراصنعتی، کمتر از ۲۰ درصد جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، حال آنکه بیش از ۸۰ درصد ثروت جهان را به جیب کارت‌ها و تراست‌های خودی - که از آمریکای شمالی و اروپای غربی تا ژاپن ریشه دو انده‌اند - ریخته‌اند. بر مابعد درستی دانسته نیست که آیا در همایش «پورتو آلکس» نیز نمایندگانی از کشور ما حضور داشته‌اند یا نه؟ در برهوت اطلاع رسانی، آن هم در عصر ارتباطات، دستیابی به چنین اخباری البته شبیه معجزه است. از پلاتفرم احتمالاً اعتراض آمیز همایش پورتو آلکس نیز خیر دقیقی در مطبوعات داخلی درج نشده است. در

○ خوزه دو کاسترو در کتاب «سیاه گرسنگی»، جهان معاصر را چنین ترسیم کرده است: «در عصر ما اکثریتی هستند که خوراك ندارند و اقلیتی که خواب ندارند.»

خواهد شد. در نتیجه این ثروت اندوزی و افزون طلبی، میانگین ثروت در بین سرمایه داران آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۹۵ بیش از ۶۰ درصد افزایش یافته است، در صورتی که شمار کسانی که از این ثروت در آمریکا بهره‌مند می‌شوند حتی از یک درصد مردم آن کشور هم کمتر است. در فرانسه تنها ۲۰ درصد فرانسوی‌ها ۷۰ درصد ثروت ملی کشور را در اختیار خود دارند، در شرایطی که ۲۰ درصد مردم فقیر فرانسه، فقط می‌توانند از ۶ درصد ثروت ملی بهره‌گیرند. وضع تقسیم ثروت در دیگر کشورهای صنعتی جهان نیز بر همین منوال است. از سوی دیگر، پنج غول اقتصادی، یعنی آمریکا، ژاپن، فرانسه، انگلیس و آلمان از جمع دویست کارتل و تراست بزرگ جهان، یکصد و هفتاد تای آنها را به زیر یوغ خود گرفته‌اند. بر پایه یک گزارش سازمان ملل متحد، اندازه منابع مالی و نقدینگی ۳۵۸ نفر از اعضای الیگارشی قماربازان جهانی مساوی منابع مالی دوونیم میلیارد انسان است. این ۳۵۸ نفر همان کسانی هستند که دو کاسترو گفته بود خواب ندارند و دوونیم میلیارد انسان را نیز می‌توان لشکر عظیم گرسنگان جهانی به حساب آورد که خوراک ندارند. چون روز روشن است که چنین انباشت کلانی از سرمایه - که به دنبال چهره‌های مختلف خود قدرت را نیز می‌آورد - بنیادهای اصلی دموکراسی جهانی را هدف قرار می‌دهد و استبداد سیاسی و فرهنگی را بر جهان حاکم می‌کند. از سوی دیگر، چنین حجم عظیمی از قدرت و ثروت در قالب فعالیت شرکت‌های چندملیتی، به سادگی مرزهای دولتی و هویت‌های ملی را در هم می‌شکنند و ارزش‌های مورد نظر خود را - که همان تولیبرالیسم باشد - بر جهان حاکم می‌کند. کسانی که نبض جریان‌های اقتصادی جهان را به دست دارند و نان شب مردم را صدقه می‌دهند، بی‌گمان قادرند به آنها بگویند یا بقبولانند و تحمیل کنند که چگونه بیندیشند، چگونه زندگی کنند و چگونه بمیرند. مرگ، زندگی، عشق، نفرت، زیبایی، زشتی، رفتار، ارزش، هنجار و سرانجام فرهنگ نیز در چنین فرایندی تعریف و به جهان دیکته می‌شود. آیا می‌توان گفت

که جهانی شدن مثلث دولت، ملت و میهن را هدف قرار داده است؟ پاسخ محمد عابد الجابری مثبت است: «اهداف جهانی شدن روشن است. جهانی شدن موجودیت‌های سه‌گانه دولت، ملت و میهن را هدف گرفته است. اگر این سه موجودیت را از میان برداریم، چه چیز باقی می‌ماند؟ آنچه می‌ماند جایگزین همه موجودیت‌ها می‌شود. امپراتوری جهانی یعنی شرکت‌ها و مؤسسات چندملیتی که راه‌اندازی، جهت‌دهی و رهبری جهان را بر عهده دارند، به این ترتیب در همه جا جایگزین دولت می‌شوند.» (خسروشاهی، اطلاعات ۱۳۷۹) هور کهایمر، با اعتقاد به اینکه جهانی شدن همان استمرار حیات بورژوازی جهانی است، بر موانع این تداوم حیات انگشت می‌گذارد و مسیرهای جهانی شدن بورژوازی را به معرض شناسایی می‌نهد:

الف. مسیرهای تجاری، ارتباطی، اطلاعاتی و تبادل کالایی میان شهرها و کشورهای مختلف.

ب. وجود قدرت‌های دولتی متمرکز و ناهمسو با اهداف راهبردی بورژوازی جهانی.

ج. از میان برداشتن هویت فرهنگی ملی، که معمولاً در یک قالب فرهنگی تغییرناپذیر و بهنجار در برابر یورش امواج قدرت برون‌مرزی و سرمایه استثمار مقاومت می‌کند. (برای نمونه، جریان ساتیاگرایست‌های هندی به رهبری مهاتما گاندی ذکر می‌شود) جهانی شدن که برای بورژوازی حکم آب برای ماهی را دارد، می‌تواند مازاد سود تجارت را در مسیر فریه شدن سرمایه‌داران بزرگ رقم بزند. برای صدور سرمایه - که به تعبیر لنین - یکی از پنج ویژگی امپریالیسم جهانی به‌شمار می‌رود - بورژوازی ناگزیر است زمینه‌های مورد نیاز فرهنگی را در کشورهای مختلف بستر سازی کند.

و چنین است که مشاهده می‌کنیم، جهانی شدن اقتصاد از جهانی شدن فرهنگ و فرو ریختن ارزش‌ها و باورها و خرده‌فرهنگ‌های محلی، بومی و ملی سر درمی‌آورد. به نظر داریوش شایگان، «آنچه را که ما به جهانی شدن تعبیر می‌کنیم از یک طرف اقتصادی است، از طرف دیگر یک شبکه عظیم است که همه امور را در بر می‌گیرد. در این شبکه عظیم، تمدن‌های سنتی هم وضعیت خاصی

○ کشورهای توسعه یافته صنعتی و فراصنعتی، کمتر از بیست درصد جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، حال آنکه بیش از هشتاد درصد ثروت جهان را به کیسه کارتلها و تراستهای خودی ریخته‌اند.

دارند. اولاً این تمدن‌ها دیگر تمدن‌های جهانی نیستند؛ دیگر در مدار تاریخ خودشان نمی‌گردند. زیرا تمدن خلاق نخواهد بود مگر خود را مرکز جهان بداند. این تمدن‌ها تبدیل به اقلیم‌های هستی، حال و هوای درونی شده‌اند، در کویر جهانی شدن؛ یعنی دیگر در تاریخ خود زیست نمی‌کنند بلکه جزئی از تاریخ جهان‌اند. موقعی که مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی از راه ابریشم به چین رفت با دنیا‌های گوناگون، با تاریخ‌های مختلف سروکار داشت و با توریست‌های امروزی که در هر گوشه جهان در همان هتل‌ها و شهرهای متحدالشکل اقامت می‌کنند فرق اساسی داشت. پس از این مقدمه، شایگان به بحث پیشین‌ما-تکنولوژی اطلاعات و تأثیرپذیری فرهنگ از آن-باز می‌گردد و جهانی شدن فرهنگ و اندیشه را چنین باز می‌نماید: «امروز تمام فرهنگ‌ها تحت الشعاع فرهنگ جهانی واقع شده‌اند. و این فرهنگ‌های جدید با تکنولوژی‌های جدید خود زمان و مکان محلی را از میان می‌برند و همه را در یک شبکه عظیم در هم می‌پیچند. سه صفت آتیت، بی‌واسطه بودن و همه جا بودن، جزئی از صفات تکنولوژی‌های جدید شده است و این تکنولوژی‌ها در آن واحد این سه صفت را در خود جمع کرده‌اند. و ما همه بی‌واسطه در آن واحد با هم ارتباط مستقیم داریم. این وضع جدید که حتی بیست سال پیش غیر قابل تصور بود، حال مسئله عادی شده است و اینترنت هم مهم‌ترین نمونه آن است.» (شایگان، ۱۳۸۰، ص: ۴۹)

از آدمی مثل شایگان سخت بعید است که وضع جدید فرهنگی را در فراگرد جهانی شدن مسئله‌ای عادی بداند و بعنوان مثال از اینترنت یاد کند. شایگان ظاهر آن فقط به ابزارهای جهانی شدن فرهنگ توجه کرده و از مثلث ملت، دولت، میهن، پدیده هویت ملی را بعنوان تازوپود این مسئله فراموش کرده است؛ هویتی که در معرض سموم گزنده جهانی شدن بیش از هر عنصر دیگری آسیب‌پذیر و غیر قابل ترمیم است. و در واقع یکی از دلایل اعتراض‌های خونین مردمی و مقاومت اندیشمندان و صاحب‌نظران غربی در سال‌های

۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ آن‌هم در مراکز پرجمعیت و حساسی چون لندن، پاریس و سیاتل (آمریکا)، همین بُعد جهانی شدن را هدف گرفته است. مهم‌ترین دلیل و پشتوانه تشجیعی تظاهرکنندگان بر ضد جهانی شدن را می‌توان در اظهارات تونی بلر نخست‌وزیر انگلستان جست.

بلر در جریان سخنرانی ۲۲ آوریل ۱۹۹۹ (شیکاگو)، با تأکید بر اینکه جهانی شدن تنها محدود به یک سلسله تلاش‌های اقتصادی نیست، گفته بود: «گذشته از تلاش‌های اقتصادی، جهانی شدن دربرگیرنده مفاهیم سیاسی و امنیتی تازه‌ای نیز هست و این که گسترش به هم‌گرودن‌های جهانی مستثولیت‌های تازه‌ای مطرح می‌سازد که در چارچوب ایده جامعه بین‌المللی مطرح شده و باید پی‌گیری شود.» از نظر پیروز مجتهدزاده، «نخست‌وزیر بریتانیا آشکارا سخن از آن دلد که همراه جنبه‌های اقتصادی جهانی شدن‌ها، باختر انگلو-ساکسون به خود حق خواهد داد تا در چارچوب جامعه بین‌المللی و مسلماً به یاری بازوی پشتیبان آن، یعنی ناتو، بر امواج جهانی شدن‌ها چیره شده و این امواج را به سوی نظام تازه جهانی مورد ادعای باختر انگلو-ساکسون پیش برد.» (مجتهدزاده، همان)

این نتیجه‌گیری تلخ‌ترین-و شاید واقع‌بینانه‌ترین-تصویر را از فراگرد جهانی شدن به نمایش می‌گذارد.

جهانی شدن و رهیافت‌های رقیب

از دسامبر ۱۹۹۱ تا سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا بیشترین چالش را در میدان کشمکش‌های جهانی شدن به خود دیده است. نزدیک به ده سال پیش مردم سیاتل بر ضد اجلاس سازمان تجارت جهانی، دست به تظاهرات گسترده‌ای زدند و نارضایتی خود را از روند جهانی شدن بویژه در عرصه اقتصاد و سیاست بروز دادند. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز وقتی برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در منهتن نیویورک مورد تعرض شگفت‌انگیزترین ماجرای تروریستی قرن قرار

○ پنج غول اقتصادی، یعنی آمریکا، ژاپن، فرانسه، انگلیس و آلمان از جمع دویست کارتل و تراست بزرگ جهان، یکصد و هفتاد تایی آنها را به زیر یوغ خود گرفته‌اند. بر پایه یک گزارش سازمان ملل متحد، اندازه منابع مالی و نقدینگی ۳۵۸ نفر از اعضای الیگارش قماربازان جهانی مساوی منابع مالی دو و نیم میلیارد انسان است.

○ حجم شگفت‌انگیز
قدرت و ثروت در قالب
فعالیت شرکت‌های چند
ملیتی، به سادگی مرزهای
دولتی و هویت‌های ملی را
در هم می‌شکند و ارزش‌های
مورد نظر را - که همان
لیبرالیزم نو باشد - بر جهان
حاکم می‌کند.

اندازه که ممکن است سگویی پرتاب باشد، می‌تواند منجر به سقوط شود یا موجب فشارهای جدید بر استقلال محلی و منطقه‌ای گردد. دیدگاه گیدنز در برخورد با پدیده جهانی شدن بیش از هر تحلیل دیگری متکی و مستند به واقعیات اجتماعی است. او در این تحلیل اگر چه جهانی شدن را منحصر به اصلاحات اقتصادی نمی‌کند، اما به هر حال توجه خود را معطوف به انقلاب الکترونیک نموده و از اقتصاد الکترونیکی جهانی - چنان که ما نیز پیش‌تر درباره آن سخن گفتیم - بعنوان يك عنصر اساسی در تحولات اقتصادی هزاره سوم یاد می‌کند. گیدنز ضمن نقد دو پایگاه نظری - که از آنها با عنوان شگاکان و رادیکال‌ها نام می‌برد - عقیده دارد که این دو گروه، جهانی شدن را صرفاً در حوزه تحولات اقتصادی یافته‌اند حال آنکه جهانی شدن هم جنبه‌های سیاسی، فن‌آوری و فرهنگی دارد و هم جنبه اقتصادی. به نظری وی «چنین ایده‌ای در تمامی نظام‌های ارتباطی توسعه یافته نفوذ کرده است و تاریخ آن نیز به اواخر دهه ۱۹۶۰ می‌رسد. در اواسط قرن نوزدهم ساموئل مورس نقاش اهل ماساچوست، نخستین پیام را با تلگراف ارسال کرد. او با این کار مرحله جدیدی را در تاریخ دنیا شروع کرد. قبل از وی هیچ کس چنین پیامی نفرستاده بود؛ اگر چه ظهور ارتباطات ماهواره‌ای نشان داد که تلگراف نیز به سرعت در حال کهنه شدن است. نخستین ماهواره ارتباطی ۳۰ سال پیش به فضا پرتاب شد و در حال حاضر بیش از ۲۰۰ ماهواره در فضا وجود دارد که اطلاعات را منتقل می‌کند و برای نخستین بار ارتباط فوری از يك طرف دنیا به طرف دیگر امکان‌پذیر شده است. (قراگوزلو، حیيات نو، ۱۳۸۰) ارتباطات الکترونیک فقط شیوه‌ای که اخبار و اطلاعات سریع را می‌رساند نیست، بلکه بافت و ترکیب زندگی ما را نیز تا اندازه زیادی تغییر می‌دهد... در دنیای حاضر پول الکترونیک به چرخش افتاده است. در اقتصاد الکترونیکی جهانی، مدیران بانک‌ها و شرکت‌ها همچون میلیون‌ها افراد سرمایه‌گذار دیگر می‌توانند مبلغ هنگفتی از سرمایه را از يك نقطه جهان به نقطه دیگر با فشار يك دکمه کامپیوتر

گرفت، بسیاری از صاحب‌نظران بی‌توجه به سازمان‌دهندگان چنین عملیاتی - که از نظر دولت آمریکا گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن بود - عوارض تبعیض آمیز ناشی از جهانی شدن و سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا در خاورمیانه را علت مورد هدف قرار گرفتن این دو برج ویژه دانستند. (چامسکی، ۲۰۰۱) تروریست‌ها می‌توانستند هواپیماهای دزدیده شده را به ساختمان‌های سازمان ملل متحد، CIA، F.B.I. و دیگر سازمان‌ها و مراکز سیاسی و نظامی بکوبند. اما حمله به برج‌های دوقلو - صرف نظر از ماهیت و صورت محکوم هر گونه عملیات تروریستی - پیامی نمادین نیز در حاشیه خود برای جهانیان فرستاد: «مقاومت قهرآمیز در برابر همه قامت بلند جهانی شدن که در قلب بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان سر برافراشته بود.» می‌توان تصور کرد که جهانی شدن اقتصاد به ناامنی اقتصادی دامن می‌زند، تکثر و هویت فرهنگی را می‌فرساید و به حریم آزادی‌های سیاسی شهروندان یورش می‌برد و همین امر زمینه رشد بنیادگرایی و تروریسم را در سطوح مختلف فراهم می‌آورد. بنیادگرایی يك واکنش سخت فرهنگی در برابر جهانی شدن است که جوآنان خشمگین و از خودبیگانه در جوامع استعمارزده نسبت به فرسایش هویت و امنیت از خود نشان می‌دهند. مردم محرومی که امنیت اقتصادی خود را در پی جهانی شدن از دست داده‌اند، برای حفظ امنیت خود به نهادهای مذهبی سیاست زده روی می‌آورند و از ملت‌گرایی افراطی استفاده می‌کنند. (شیوا، ایران، ۱۳۸۰) همین فرایند، در کنار چالش‌های جنوای ایتالیا، مؤید این نکته است که پدیده جهانی شدن، با این که واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است، نه به درستی تئوریزه، نهادینه و راهبردی شده است و نه به درستی در میان میدان گفت‌وگو و مفاهیم جهانی قرار گرفته است. و دقیقاً به همین دلیل است که از جهانی شدن نه تنها تعاریف و برداشت‌های متفاوت و متخالفی از ایه گردیده، بلکه رهیافت‌های رقابتی را نیز برانگیخته است.

آنتونی گیدنز معتقد است جهانی شدن به همان

ترکیب سنتی «آفرینش نوین» را از این خلدون وام می‌گیرد و دیدگاه خود را در این فراگرد معطوف به سه دوره می‌کند: الف. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جهان دو قطبی؛ ب. بی‌رنگی حرکت‌های تندروانه دینی؛ ج. پیدایش اینترنت. این سه مؤلفه‌ای است که مورد توجه مانوئل کاستلز در جلد سوم کتاب «عصر اطلاعات» نیز قرار گرفته بود. به نظر فرهنگ‌رجایی، جهانی شدن به معنی همگن ساختن جوامع بشری نیست بلکه فرایندی است تناقض‌نما که به سمت يك تمدن - تمدن‌های بسیار میل می‌کند. این جهان نو گرچه همه انسان‌ها را فرامی‌گیرد، اما به فرهنگ‌های گوناگون مجال می‌دهد موازنه خود را با آن و در درون آن برقرار سازند. با این همه هنوز نظریه‌ای جاافتاده از عهده بررسی دگرگونی‌های مهمی که جهانی شدن به بار آورده است به قدر کفایت برنیامده است. آیا می‌توان پرسید که مناسب‌ترین راه فهمیدن جهانی شدن و این بازآفرینی چیست؟ آیا باید همچنان بر پایه «الگوی تخصص» که در غرب حاکم است عمل کنیم؟ یا اینکه الگوی همکاری را بپذیریم؟ به عقیده رجایی - درست مانند نظر گیدنز - هر يك از این نظریه‌های رایج صرفاً به سیاست، اقتصاد، جامعه یا فرهنگ توجه می‌کند، حال آنکه جهانی شدن پیوندهای افقی در سبب‌های گوناگون فعالیت بشری را ممکن ساخته است. شمار فزاینده‌ای از مردم در ویاورینی با مسائل در گستره عمومی، رهیافت ترکیبی رشته‌ها را تأیید می‌کنند و در این میان فرهنگ‌رجایی رهیافتی را می‌پذیرد که خردورزی در آن اشکال مختلفی اعم از هنجاری، تحصیلی یا سودگرا به خود می‌گیرد و این اشکال خردورزی می‌تواند به ایجاد زمینه‌ای بینجامد که در صحنه آن «معرکه آرا» - و نه معرکه جهان‌بینی‌ها - شکوفا شود و تضارب جدلی آرا به رشد فکری بینجامد. هر گاه این سه شکل خردورزی با یکدیگر همراه شوند و همزمان عمل کنند، حاصل نهایی تمدنی بویاست. (رجایی، ۱۳۸۰ ص: ۹۲) نویسنده کتاب «پدیده جهانی شدن» بی‌آن که از ایده «گفت‌وگوی تمدن‌ها» یاد کند، مستقیم همین راهبرد را بعنوان رهیافت و فهم مطلوب خود در

انتقال دهند؛ و همان قدر نیز توانایی متزلزل کردن اقتصاد را در جهان دارند. يك میلیون دلار برای مردم عادی پول هنگفتی است اما اندازه‌اش، هشت اینچ مربع بیش نیست. دسترسی به فن‌آوری‌های ارتباطی در حال افزایش است. در ایالات متحده، ۴۰ سال قبل، رادیو ۵۰ میلیون شنونده داشت اما تنها ۱۵ سال پس از تولید کامپیوتر شخصی، همان تعداد یعنی پنجاه میلیون نفر از این وسیله استفاده می‌کردند. تنها چهار سال لازم بود که پنجاه میلیون آمریکایی از اینترنت استفاده کنند. این نگرش که فکر کنیم جهانی شدن تنها مربوط به نظام‌های بزرگ است مثل نظم مالی اقتصادی، يك تصور باطل است. جهانی شدن فقط شامل رویدادهای سیاسی و اقتصادی نیست. برای مثال، درباره ارزش‌های خانواده می‌توان بحث کرد که بیشتر کشورها در صد بیرون آمدن از نفوذ جهانی شدن هستند. اما این امر میسر نیست. نظام سنتی خانواده تغییر شکل داده و بیشتر بخشهای جهان ادعای برابری می‌کنند... جهانی شدن مجموعه‌ای از فرایندهای پیچیده است نه يك امر واحد. در جهانی شدن ملت‌ها بخشی از قدرت اقتصادی خویش را از دست می‌دهند...

دانیل بل جامعه‌شناس آمریکایی می‌گوید: «ممکن است ملتی خیلی کوچک، مسایلی بزرگ را حل کند و ملتی بزرگ مسائل ناچیز را رفع کند. جهانی شدن دلیلی برای احیای هویت‌های فرهنگی محلی در قسمت‌های مختلف جهان است. فی‌المثل اگر یکی بپرسد چرا اسکاتلندی‌ها می‌خواهند وابسته به ممالک متحده بریتانیا (UK) نباشند یا چرا جنبش جدایی طلبان در کبک فعال است، جواب این سؤال‌ها در تاریخ فرهنگ آنها موجود است...» (گیدنز، ایران، ۱۳۸۰)

پیدا است که گیدنز جهانی شدن را پدیده‌ای مثبت و سگوی پرش به سوی همگرایی جهانی می‌داند. فرهنگ‌رجایی در کتاب «پدیده جهانی شدن» محور بحث خود را بر وضع بشر و تمدن اطلاعاتی مستقر می‌کند. وی اصطلاح «جهان‌گستری» را به جای «جهانی شدن» برمی‌گزیند و بارویکرد تمدنی به جهانی شدن،

○ از دید هور کهایمر، جهانی شدن برای بورژوازی، حکم آب برای مساهمی رادارد. بنابراین بورژوازی ناگزیر است زمینه‌های فرهنگی مورد نیاز را در کشورهای مختلف بستر سازی کند؛ و چنین است که می‌بینیم جهانی شدن اقتصاد از جهانی شدن فرهنگ و فرو ریختن ارزش‌ها و باورها و خرده فرهنگ‌های محلی، بومی و ملی سر در می‌آورد.

○ آنتونی گیدنز معتقد است جهانی شدن به همان اندازه که ممکن است سگوی پرتاب باشسد، می تواند به سقوط بینجامد یا موجب فشارهای جدید بر استقلال محلی و منطقه‌ای گردد.

مسیحیان نیز دارای حقانیت خود می باشد. این راهی است که ما را از ورود به يك جنگ عقیدتی بر حذر می دارد و وارد يك فرهنگ مشاجره می نماید.» (زیمرلس، همشهری، ۱۳۸۰)

گفتمان تعامل تمدنی بعنوان يك رهیافت خردمندانه در تقلیل چالش های جهانی شدن، یکی از عرصه هایی است که در ارزیابی ها و بررسی های رابرتسون و خوندکر نمایان شده است. این دو صاحب نظر، پدیده جهانی شدن را در چهار عرصه گفتمانی به معرض نمایش می گذارند:

الف. گفتمان های ایدئولوژیک (چپ، راست).
ب. گفتمان های تعلیمی در مطالعات اقتصادی و تجاری با بررسی های فرهنگی، ارتباطاتی، جامعه شناسی، علوم سیاسی و رسانه ای.
ج. گفتمان های مبلغ جنسیت گرایی، فمینیسم و تأکید بر وضع مردان و زنان.

د. گفتمان های تمدنی - منطقه ای در شرق و جنوب شرقی آسیا، اروپای شرقی، اروپای غربی، آمریکای لاتین. (Robertson & khondker, 1998, p. 27-28)

همچنین نویسنده کتاب «پدیده جهانی شدن» در نقد و بررسی الگوهای نظری رقیب چهار راهکار نظری برای پدیده جهانی شدن به دست داده است. رهیافت سیاسی: پایان مدنیت؛ رهیافت اقتصادی: پایان جغرافیا؛ رهیافت فرهنگی: پایان عینیت؛ رهیافت تندروانه دینی و دنیوی. گذشته از رهیافت اقتصادی که خود را در عرصه شکستن مرزهای دولتی و ملی عرضه می کند و بیش تر نیز مورد ارزیابی قرار گرفت، رهیافت فرهنگی، که گونه ای از پایان عینیت را به میان می کشد نیز چندان مورد توجه محافل اجتماعی و فرهنگی واقع نشده است. در باز نمود این رهیافت، پرسش اساسی فرهنگ رجایی این است: در جهان متشکّل از فرهنگ های بسیار، کدام الگوی معنایی را باید پذیرفت؟ به نظر وی چنین حالت تعلیق معنایی مختص دوران پسامدرن است؛ و به تعبیر لیونار، «شک اندیشی نسبت به فراروایت ها». با این حال نویسنده به پیروی از فوکویاما معتقد است جهانی شدن موانع مادی را از سر راه تأثیر و تأثر فرهنگی

برابر پدیده جهانی شدن مطرح می کند. چنین نگرشی به جهانی شدن از نظر ما چندان غریب و بیگانه نیست. کریستف زیمرلس، با وجودی که تعریفی مغایر با تعریف فرهنگ رجایی از جهانی شدن ارائه می کند، در نهایت به همین نتیجه دست می یابد. زیمرلس برخلاف رجایی که جهانی شدن را همگن ساختن جوامع بشری ندانسته است، عقیده دارد: «منظور از جهانی شدن که امروزه زیاد به آن پرداخته می شود، یکسان نمودن جهان است. در نتیجه این فرایند تفاوت های منطقه ای معنا و مفهوم بیشتری پیدا خواهند کرد. بنابراین هر قدر شبکه های اطلاعاتی و ارتباطی بیشتر همسو و یکدست گردد، به همان نسبت باید به تفاوت های فرهنگی نیز بیشتر توجه کرد.» زیمرلس از منظر چنین رهیافتی، گفت و گوی تمدن ها را یک ایده مطلوب ارزیابی می کند: «برای رسیدن به چنین هدفی یقیناً پیشنهاد گفت و گوی بین تمدن ها که از سوی رییس جمهور ایران مطرح شده است، بهترین راه می باشد. پیشرفت در روند جهانی شدن مشروط به شرایط اقتصادی و فنی است. این دو شرط به ما می آموزد، روند جهانی شدن که ما در آغاز آن قرار داریم، بستگی به شرایط جهانی دارد. . . . جهانی شدن روندی است که نمی توان مانع پیشرفت آن شد، لذا باید در آن به فرهنگ های گوناگون و متفاوت منطقه ای و بنیادهای ارزشی توجه بیشتری نماییم. بدین ترتیب برقراری گفت و گو، به این مسئله مربوط می شود که آیا موفق خواهیم شد فرهنگ مشاجره با تکیه بر فرهنگ، نه بر مشاجره را بسط و گسترش دهیم؟ به عبارت دیگر ما باید با روشی همدلانه خود را با فرهنگ دیگران آشنا سازیم بدون اینکه فرهنگ و بنیان ارزشی خود را از دست بدهیم. برای مثال گفت و گوی مسیحیان و مسلمانان باید به گونه ای باشد که نگوئیم دیگران حق ندارند و حق به جانب ماست. ما مسیحیان باید درک کنیم که اسلام دارای ارزش های خاص خود می باشد و باید با آنها آشنا شویم و درک بیشتری نسبت به آنها پیدا نماییم. در مقابل، مسلمانان نیز باید به این نکته توجه داشته باشند که دیدگاه های

[و به تعبیر ما گفت‌وگوی فرهنگ و تمدن‌ها] برداشته است. مردم هر چه بیشتر در بیش از يك فرهنگ زندگی می‌کنند، مشکلات عملی ارتباط فرهنگی افزایش می‌یابد و بازگشتن به نسبیت‌گرایی مطلق فقط وضع را وخیم می‌کند. (رجایی، همان)

اما رهیافت سیاسی، که به شکلی از پایان‌مدنیت سخن می‌گوید، نمایندگان نظری خود را در دو حوزه سیاه و سفید، بدبینی و خوش‌بینی تاریخی نسبت به جهانی شدن وارد میدان می‌کند. کسانی چون ساموئل هانتینگتون، فریدز کریا و رابرت کاپلان، پرچم‌های سیاه پایان‌مدنیت را به دست گرفته‌اند و در سوی دیگر فرانسویس فوکویاما پرچم خوش‌بینی را برافراشته و پشت نظریه فراموش شده تسلط لیبرال دموکراسی تمدن غرب به مثابه پایان تاریخ سنگر گرفته است. سید حسین سیف‌زاده طیف دیگری نیز بر دو جریان پیش گفته می‌افزاید و در تبیین بدیده جهانی شدن - و به تعبیر وی جهان‌گرایی - این تقسیم‌بندی را پیش می‌کشد:

الف. جهان‌گرایی تمدنی - معیشتی (فوکویاما - بشر - دراکر)

ب. جهان‌گرایی فرهنگی - بنیادگرایانه (هانتینگتون)

ج. جهان‌گرایی اخلاقی - هنجاری (خاتمی). این صاحب‌نظر سپس به نقد و بررسی تک‌تک این دیدگاه‌ها می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد: «به رغم ماهیت خوش‌بینانه دو طرح لیبرالی و بنیادگرایانه، اندیشه‌پردازان این دو نحله فکری عمدتاً در فضای فکری بوزیتویسم جا می‌گیرند. طرح خاتمی بیشتر جنبه فلسفی دارد. این نگرش فلسفی مؤلفه‌هایی از جامعه‌فضیلت‌جویی - معنای جوی باستان را با کثرت‌پسندگرا مخلوط کرده است و با وجود اشاره به دستاوردهای علمی - تمدنی، در عمل و در چارچوب مفهومی خاتمی، جایگاه این مؤلفه مشخص نیست.» سیف‌زاده با بهره‌گیری از ابعاد مثبت و نکات قوت این سه اندیشه، طرح خود را به معرض داوری می‌گذارد و از «جهان‌گرایی تبادل کثرت‌گرایانه» سخن

می‌گوید. «محور اهداف این طرح، همکاری در تمدن جهانی و همزیستی فرهنگ‌های متنوع است. و گفت‌وگو بعنوان اهرم لازم برای رسیدن به این هدف ترکیبی به رسمیت شناخته شده است.» (سیف‌زاده، ۱۳۸۰، ص: ۱۲)

ایجاد فرصت‌های برابر

در ابتدای این فصل پرسیده بودیم آیا گسترش بدیده جهانی شدن، جایی برای گفت‌وگوی تمدن‌ها باز می‌گذارد؟ به نظر ما چنانچه فرایند جهانی شدن؛ الف. به رهایی دولت‌ها، ملت‌ها از سیطره انحصاری ابرقدرت‌های سود و سرمایه بینجامد.

ب. حاکمیت ملت‌ها را بر سرنوشته خود در عرصه سیاسی، فرهنگی به رسمیت بشناسد.

ج. به بسط و تصمیم‌نهادهای مدنی در کشورهای در حال توسعه یاری برساند.

د. از قدرت انحصاری ناشی از تکنولوژی اطلاعات بکاهد و در توزیع و تقسیم قدرت رسانه‌ها، و سایر ارتباط جمعی، سهم متوازی برای همه دولت - ملت‌ها، قایل شود. (منظور امکان برابر در تبادل آزاد اطلاعات است)

ه. بخش مشخصی از مشارکت و تعاون جهانی را در يك فرایند دموکراتیک از اتحادیه‌های قدرتمند اقتصادی، سیاسی غرب به حوزه دیگر تمدن‌های در حال شکوفایی منتقل سازد.

آنگاه می‌توان با ایجاد فرصت‌های برابر نه تنها چالش‌ها و عوارض منفی جهانی شدن را مهار کرد، بلکه از راه گفت‌وگو قادر خواهیم بود دستاوردهای این فرایند را در راه بسط و تصمیم‌صالح، امنیت، عدالت و دموکراسی جهانی به کار گیریم.

* نکته قابل تذکر این است که نباید اصطلاح «جهان‌گرایی» (Globalism) را با «جهانی شدن» (Globalization) یکسان گرفت. از سوی دیگر از این نکته نیز نباید گذشت که در ایران اصطلاح «نظام جهانی نو» به اشتباه «نظم جهانی نو» ترجمه شده است.

مآخذ:

احسراری، ابراهیم (۱۳۸۰). «آینده جهان، پیش‌بینی

۱. علیقلیان، ا. خاکباز، تهران: طرح نو.
- کاظمی، علی اصغر، (۱۳۸۰) جهانی شدن فرهنگ و سیاست، تهران: قومس.
- کریستف زیمرلس، والتر و گورک گادامر، والتر (۱۳۸۰). «گفت‌وگو نیازمند درک دیگری است» (گفت‌وگو)، همشهری، ۶ تیر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). «جهانی شدن، کنترل دنیای عنان گسیخته»، (گفت‌وگو)، برگردان: رضا استاد رحیمی، ایران، ۲۱ شهریور.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹، ۱۳۸۰). «جغرافیای سیاسی، سیاست جغرافیایی» (مقالات مسلسل)، اطلاعات.
- محمدی اصل، عباس، (۱۳۷۹) «درآمدی بر جامعه‌شناسی مناسبات فرهنگی تمدن‌ها»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۵۸، ۱۵۷.
- معتدزاده، کاظم (۱۳۸۰). «جهانی شدن، وسائل ارتباط جمعی، گفت‌وگوی تمدن‌ها» (گفت‌وگو)، همشهری، ۳۱ اردیبهشت.
- والرشتاین، اماتونل، (۱۳۷۶). «آینده نظام جهانی سرمایه‌داری در دوره پس از جنگ سرد»، برگردان: حمید احمدی، فصلنامه راهبرده، ۳.
- Barker, M, (1989), **Ideology Power and the Critics**, Manchester, Manchester University Press.
- Giddens, Anthony, (1990), **The consequences of modernity**, London, Polity.
- Habermas., J, (1981) **Reason and the Rationalization of Society**, Thomas Mccarthy, London, Heineman.
- Lash.s & Urry, J, (1994) **Economics of signs and space**, London, Sage.
- Libes. T, and Katz. E. (1993) "The Export of meaning", Cross cultural reading of Dallas, New York.
- Petras, J, (1993), "Cultural Imperialism in the 20th Century" **Journal of Contemporary Asia**, Vol. 23 N.20.
- Robertson, Roland (1992), **Globalization Social theory and Global culture** California, Sage.
- Robertson, Roland, - Khondker, Habib (1998) "Discourses of Globalization", **International Sociology**, Vol: B (II), March.
- Schiller. H.I, (1979) "Transnational media and National development" in Nordenstreng, K, and Shiller, H.I (eds) **National Sovereignty and International Communication**, N.J. Norwood;
- Wallerstein. I, (1974), **The Modern World System** New York, www. Struggle. org. (sep, 22, 2001)
- فرض‌ها، همشهری، ۱۱ تیر.
- اسویزیتو، جان، (۱۳۸۰). «قرن بیستم قرن جنگ بود، قرن حاضر قرن گفت‌وگوست» (گفت‌وگو)، آفتاب یزد، ۱۹ فروردین.
- بیگل، مارگوت، (۱۳۶۴). سکوت سرشار از ناگفته‌هاست. برگردان: احمد شاملو، محمدزین بال، تهران: ابتکار.
- تافلر، (الوین، هایدی)، (۱۳۷۶). به سوی تمدن جدید. برگردان: محمدرضا جعفری، تهران: سیمرخ.
- تافلر، الوین (۱۳۷۳)، موج سوم، برگردان: شهیندخت خوارزمی، تهران: سیمرخ + فاخته.
- جهانبگلو، رامین، (۱۳۸۰). تفاوت و تماثل، تهران: نشر مرکز.
- دوینوا، آلن. «ویارویی با جهانگرایی»، برگردان: محمدتقی قزلسفلی، ایران فردا، ش: ۲۳.
- دوکاسترو، خوزه، (۲۵۳۵). کتاب سیاه گرسنگی. برگردان: خلیل ملکی، چاپ سوم، تهران گام.
- رجایی، فرهنگ، (۱۳۸۰). پدیده جهانی شدن. برگردان: عبدالحسین آذرننگ، تهران: آگاه.
- سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۸۰)، «گفتمان گفت‌وگو، دیالکتیک همکاری تمدنی و همزیستی فرهنگی»، گزارش گفت‌وگو، ش: ۸۹.
- نسیگان، داریوش، (۱۳۸۰). افسون‌زدگی جدید. برگردان: فاطمه ولیانی، تهران: نشر پژوهش‌فرزان‌روز.
- «... (بایستی در آب و پایی در خاک» (گفت‌وگو)، همشهری ماه، ۶ مرداد.
- شومان، هارالد، بیترمارتین، هانس (۱۳۷۹) دام جهانگرایی، برگردان: عبدالحمید فریدی عراقی، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
- شیوا، وندانا (۱۳۸۰)، «جهانی شدن و طالبانیسم»، برگردان: شروین معظمی گودرزی، ایران، ۳۰ آبان.
- عسزیزی بنی طرف، یوسف، (۱۳۸۰) «غوغای جهانی شدن»، (گفت‌وگو بایپر بوردیو)، - همشهری، ۲۲ مرداد.
- فعال، احمد، (۱۳۸۰). «دام جهانگرایی»، نوروز، ۲۱ و ۲۲ مرداد.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۰)، «ارزشهای فرهنگی و جهانی شدن»، برگردان: رضا استاد رحیمی، - همشهری، ۱۸ مهر.
- قراگوزلو، محمد، (۱۳۸۰) «گفت‌وگوی تمدن‌ها و اقتدار ملی»، حیات نو، ۲۷ فروردین.
- قراگوزلو، محمد، (۱۳۷۹). «لا دلووس تاپورتو»، حیات نو، ۲۰ بهمن.
- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰). عصر اطلاعات، برگردان: